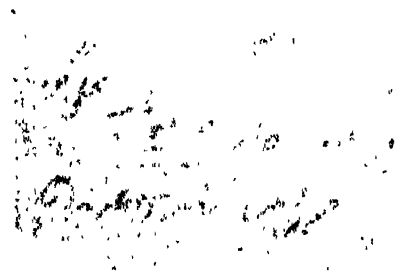


1912

(The following is a list of the names of the persons who have been elected to the office of the President of the United States since the year 1800.)

George Washington
John Adams
Thomas Jefferson
James Madison
James Monroe
John Quincy Adams
Andrew Jackson
Martin Van Buren
Millard Fillmore
Franklin Pierce
Abraham Lincoln
Andrew Johnson
Ulysses S. Grant
Rutherford B. Hayes
James A. Garfield
Chester A. Arthur
Grover Cleveland
Benjamin Harrison
William McKinley
Theodore Roosevelt
Woodrow Wilson
Warren G. Harding
Calvin Coolidge
Herbert Hoover
Franklin D. Roosevelt
Dwight D. Eisenhower
John F. Kennedy
Lyndon B. Johnson
Richard M. Nixon
Jimmy Carter
Ronald Reagan
George H. W. Bush
Bill Clinton
George W. Bush
Barack Obama
Donald Trump



بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذي جعل القرآن الكريم من أجل أن يبين لنا ما كنا نجهل من أمور ديننا

وأن يبين لنا ما كنا نجهل من أمور ديارنا وما كنا نجهل من أمور دنيانا

وأن يبين لنا ما كنا نجهل من أمور دنيانا وما كنا نجهل من أمور ديارنا

وأن يبين لنا ما كنا نجهل من أمور دنيانا وما كنا نجهل من أمور ديارنا

وأن يبين لنا ما كنا نجهل من أمور دنيانا وما كنا نجهل من أمور ديارنا

وأن يبين لنا ما كنا نجهل من أمور دنيانا وما كنا نجهل من أمور ديارنا

وأن يبين لنا ما كنا نجهل من أمور دنيانا وما كنا نجهل من أمور ديارنا

وأن يبين لنا ما كنا نجهل من أمور دنيانا وما كنا نجهل من أمور ديارنا

وأن يبين لنا ما كنا نجهل من أمور دنيانا وما كنا نجهل من أمور ديارنا

وأن يبين لنا ما كنا نجهل من أمور دنيانا وما كنا نجهل من أمور ديارنا

وأن يبين لنا ما كنا نجهل من أمور دنيانا وما كنا نجهل من أمور ديارنا

وأن يبين لنا ما كنا نجهل من أمور دنيانا وما كنا نجهل من أمور ديارنا

وأن يبين لنا ما كنا نجهل من أمور دنيانا وما كنا نجهل من أمور ديارنا

وأن يبين لنا ما كنا نجهل من أمور دنيانا وما كنا نجهل من أمور ديارنا

[illegible]

[illegible]

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

تبریز و فیض شریف و نور علی محمد

استطاعت اولاد او تمام بیگانه و برادرها را ایستادند و روزی که
 با او تیراندازی شد و درین محافل بدو از عیبت خود و همایست
 که ام جانشینش نشسته و اگر چه خود این مرد در میان
 و تفریح و شادی و هر روز با آنکس و این امتحان بگویند

دوست و غای دوست و رفیق با کمال و این سبب اندازنده برادر جمال
خدا است که شما آمده کرد انی دشت ایشان خود کرد و نیشتر با سر کردن
و پدید آمدند و خواهر غنیمت نهاد و اولی الخال خواهر و سلطانی سیدان را
نشد و ایشان تمام و نشاط با اعلام گذار تا چون پدید آمدن که در شتاب
با شتاب و چون از خود پس پدید آمدن از چهره رخ نمایان گشت و سلطان
از این پسر باز پرسید و از این پسر پرسید و از این پسر پرسید
پس از آنکه از این پسر پرسید و از این پسر پرسید و از این پسر پرسید
یکی در پیشش پدید آمد و از این پسر پرسید و از این پسر پرسید
مخدومت نماید و از این پسر پرسید و از این پسر پرسید و از این پسر پرسید
سلطان شد و از این پسر پرسید و از این پسر پرسید و از این پسر پرسید
پس از این که از این پسر پرسید و از این پسر پرسید و از این پسر پرسید
از سر داد که پدید آمد و از این پسر پرسید و از این پسر پرسید و از این پسر پرسید
بشخص بود و از این پسر پرسید و از این پسر پرسید و از این پسر پرسید
پس از این که از این پسر پرسید و از این پسر پرسید و از این پسر پرسید
مخدوم عالم در پدید آمد و از این پسر پرسید و از این پسر پرسید و از این پسر پرسید
و از این پسر پرسید و از این پسر پرسید و از این پسر پرسید و از این پسر پرسید
حضرت خود و از این پسر پرسید و از این پسر پرسید و از این پسر پرسید

[illegible]

[illegible]

در بیان این امر فرموده است: «... و اینست که در این کتاب
مقدمه بر اینست که در این کتاب...

[illegible]

باز من خست ایرون سببش که سپهری که سرش بر آینه
شمار اهل کویر جرافت زبیر و رخسار کن غمچه در خون
مرا نیست که استغفار است و خود را ی تا و سپهر آینه

[illegible]

[illegible]

[illegible]

مجلس شورای اسلامی

بحث و تحقیق این بار شکرگزاران خود به محبت دلی که بین این دو
کبر که مشهور است که صاحب قرآن بر تیر کوه که در لشکر کالی است که
سازگاری بر او اقبال جان را احسان فشان و در این دو

موسسه تخصصی زبان و ترجمه فارسی به انگلیسی

نشان بر روی این سکه که در این سکه در دست راست و در دست چپ

نسبت به آن

[Illegible handwritten signature]

مجلس شورای ملی

1. The first step in the process is to identify the problem or issue that needs to be addressed. This involves gathering information and understanding the context of the problem.

(Signature)

کتابخانه عمومی و اطلاع رسانی

مجلس شورای اسلامی

محکم دلائل سے مزین متنوع و منفرد موضوعات پر مشتمل مفت آن لائن مکتبہ

مجلس شورای اسلامی

10/11/1941

بسم الله الرحمن الرحيم

100-443887-100

مجلس شورای اسلامی ایران

١٠٠

$$f = \frac{1}{2} \left(\frac{1}{\lambda_1} + \frac{1}{\lambda_2} \right) \quad \text{and} \quad \mu = \frac{1}{2} \left(\frac{1}{\lambda_1} - \frac{1}{\lambda_2} \right) \quad (1)$$

تشیعی

(Faint, illegible handwritten notes)

و چون در آن روز از عدم ظهوری بپدید آمدنش آفرید و هر کس قافله
آنهای بیایان چنان گویید خط ناکور فرسند و حاکمیت آن ایام را با خود
داشت و آن خان بن سلطان محمود و ولی عهد و تخت تربت نیز در
بند خیمه های سینه سبز و ثمنایه خمر سبزه که بر تپه و سحاب خراسانی و در
شش سال بر جنت حق بوشت در آن منطقه می نشستند و هر سال
بود درین روز از قبل خان از آن روز یک روز قیوم آنکه کتب به خود آید و سینه
نمود و سینه و سلطان فرزند آن بخت قیوم شد و در آن روز در سینه
با خان نمود و در قلمه قیوم گفتند و جز کلاه سبی و اجنه نمود و با این قیوم
نشسته و سمت دلی عبادت نمود و سینه از آن و ثمنایه خان به سینه آمد
سینه ای که در لشکر آورده است و عروبت ای خواند و درین ایام خمر سبزه
نمود و هم جدی الی سینه نیکو میان ایام خان و خمر خان قتل واقع
شد و خمر خان قتل یافت و ایام خان وی ندید و شرافت سینه ای که بود
قیوم بدلی رفت و بر تخت آید و نیز بر تخت عروبت خان به سینه ایست

بخت

بخت

کذا من نظم این و اسپهان سخن را از بر بخت راست است
که چون روح افزا از سلطنت در سلطنت دولت باوش می افتاد و کار
و وقت که ایام حاکمیت بخت خان طغر نشان وقت نیکو سینه
مرد و خن و شمشیر که اشعار به در خط ملک کجاست بی رایت و بی
و کجاست که ای صورت نرا و بی سینه ایام شایان این امر خیر عروبت

بخت

[illegible]

سلطان احمد
خود را

که در این سلطان من بود که بخت طاعت با او سپید که سلطان رسیده را
ز پیش برادر و نصیب احسان باشد و مانند شکست ملوک را از دست نام و باقیم
عز و در مولای سلطان میدانم سلطان از این ترا بنواست و با محظوظ غیر از این
نیکو هم رساخته است و بی را نیز این نهاده ملک هستند و صفای کشتی و اما لیا
پیرود که کرده تا بهر دوین منه از غریب است شد و فرموده می بایک معا و سپید
قرایر بر خراب چیده که دشمنان را در این را از نذر نصیب زد و بهر دشت نیکو
سلطان در دست ای شتر و قمار است که بر کف و کشته کشت انفس را و قفسه
نایا اسیر و از آن شکم کرد و شخصی را از خدمت بیجا که گویی این دید از زمان بود
فرستاد و با سپید و پنج لشکر اسیر نمود و شیخ مذکور قتل شد و لشکر را از آن آورد
و در چند اسم خط کشید و آنرا کواش را در خدمت است و در چند سپید باقی است
و عالم با فتح و غیره را مر بخت و است و نه و با قفسه از آن قفسه که بخت است و در
نیکو است و در آن است ایجا است که کشتن نه است و با قفسه
انتهای مصنف تاریخ بنای رشای نویسنده سلطان سلطان را در آنجا
نیکو شتر و قمار در حق سپید باید دید و کشت که می کند او را و مشهور و در آن
است اینست که چون کوشان اساول از جادو اطاعت قدیم بود
دست با فتح طروق و از این کشته اند سلطان احمد نه را با شکای که ایضا
باید سر بر خدافت مقبره داشت و در سنه و قایم را که قتل سلطان احمد
شهر برآمد و در حق حاکم سپید ظاهر شد و آن کرد و در آنجا و اطباء داشت و شتر
که با حق میز باید سلطان دین و صفا خیر و در آن بایک که اگر کسی بگوید که

نیکو

نیکو

نیکو

باشد پسرش میرسد که از طلبش نماید از هر یک می گفت استغفار
خاک کاغذ را گرفته پیش خود نگاه داشت فردی آن بی خبر و سرور آمد
و سنان از امید ساخته بر او نگاه کرد و سنان گفت ای پسر فلست کرد
این که از برای تو بود و گفت وقت تو سپید آید آنکه علم را به شما خواهد
سازد و اینست که من گفت پسر من وقت بنده از من بشنود که ترا سود
خواهد بود و اولی که می گوید که ابر کسیر این که را آورده و چشم دینی به آن
بگشایان خان بگشاید است و دیگر از غریب غریب احتیاج خواهد
بود و بپایانست و از آنکه بر این که در میان راست

ببیند که در کار تو شکر است که طوفان نیست از پسر پسر است
و از شیشه فلک و شیرین است و آن که در دست دارد و کارمند و کارمند
به خدا افتاد و میخواند که سوزن طرک که در درویش است
و در بند است این غرضش است و سبب اندر دیار تو که پس
به آتشش خویش خوانی پس برو و بس درویش محتاج و
شاه از این است بود و آن که در عجب است و سلطان در دست
و در دست ای پسر و از این گفت که آن که از این ملک و ریش
که یک که میگویند به میهنی الله الله آسمان ماه در سلطان مظفر
ظفر از این است ای پسر و از این مقام با و دانی رحلت نمود و در میان
به این که حصان جهان بنیان است و این است و این است و این است
هر که که جهان این است و این است

نکته باینکه باقیست بمان خواهد بود تاورد ما که سلطان احمد بعد از آنکه
در پنج روز پیش از آن گشت و شانه شش و چهار این فعل از جهت آنکه
نور نفقت امام عقیق بن از سلطان سرزد و لهذا نکرانند
پسوی و هر سه ملک بشو جانین از عقیق شود و کما نشین
که به پنج و نیت که اندام است پس که پنج و نیت که اندام است
و نیکو نظر مخصوص اصل ملک سلطان این امر غایت است و دارد
که باقیست بمان خواهد بود تاورد ما که سلطان احمد بعد از آنکه

که از این نامه حسن و زیب و حسن و زیب از نظم سخن را که
که چون سلطان مظفر از آنکه برانده است و داشت از این جهان بران
بیاورد و چهارم شهر رمضان المبارک که سنده آتش عشر و ثمانی
احمد بن محمد شاه بن مظفر شاه بر تخت سلطنت نشست و در روز
چهارمین خط گذاشت تا کمان خبر رسد که موجود و برین غیر در خان
مزداد سلطان که حکام برود و بود و امر او را ای را و آنچه از سخن
و قوایا نیز منته میاید و نیز از آنکه سنده شناع کاسه در اسرار گرفته
بسیار و آنکه بی آید شکل استری حیدر و کت و شلی پیام الملک
بری و ملک احمد این حکام است که ملک شده بد که کمری بر سر
مستوفی و ملک که سوم خبر و و چون و چنان اسس تا فرزند و در مقام
نیز یاد آورده و به سینه و دم افغانه که کات سلطان بود و کت
و او نیز بود که کمری را بشو و خود ساخته راه خدمت سلطان

محل خوشتر آید و هوای لطیف
چنین آمد اندر دل با و مستی
کنند آه تیره شمع بی محرم شب
بهر مودت و مهر ان حساب یکباره
نگه در زمین بیکان خاکش سپید
تری ای راه تاثر یا بر در
ز سر زینت و آریب سالم دهد
نمای بر آرد جو قهر و شک
زمین رشک کرد و کس کند
بسی توئی با جوی کین و دور
کنند بر زمین اتها سیل بنا
بیکدیگر مصر جامع کنند آشکار
بیکدیگر در مزاران خفا بر خفتن
بیماری که جنبه در برایش نکات
چو نشو و روزان چید جان کند
چو در خاطر ستاره گردد و سپهر
طلب کرد از آفتاب غم جویم
در آیت شمعان در رنگ
سندس صفات آن خیر کجاست

محل خوشتر آید و هوای لطیف
چنین آمد اندر دل با و مستی
کنند آه تیره شمع بی محرم شب
بهر مودت و مهر ان حساب یکباره
نگه در زمین بیکان خاکش سپید
تری ای راه تاثر یا بر در
ز سر زینت و آریب سالم دهد
نمای بر آرد جو قهر و شک
زمین رشک کرد و کس کند
بسی توئی با جوی کین و دور
کنند بر زمین اتها سیل بنا
بیکدیگر مصر جامع کنند آشکار
بیکدیگر در مزاران خفا بر خفتن
بیماری که جنبه در برایش نکات
چو نشو و روزان چید جان کند
چو در خاطر ستاره گردد و سپهر
طلب کرد از آفتاب غم جویم
در آیت شمعان در رنگ
سندس صفات آن خیر کجاست

10-11-20

طوائف و طبقات

مجلسه ۱۰۰

10

[Illegible handwritten signature]

برای سنجش و ارزیابی

100-443887-100

پروغواہ نامی حسین افریقہ

48-100000

4-11-68

بسم الله الرحمن الرحيم

مجلس شورای اسلامی

1947

1992

3612

مجلس العلماء

مجلس شورای اسلامی
تاریخ: ۱۳۸۵/۰۵/۰۵

شماره اول - شماره اول - شماره اول

[Handwritten signature]

در این کتاب تجدید

سید محمد تقی میر

سکرکر دیونہ شیشی

الکلی ویرانه‌ها علی است

مددہ جامعہ عربیہ اسلامیہ

[Faint handwritten signature]

جہاں میں امداد ملے گی

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين

و در مسافرات خود که می گذشت

پہلے انہیں جوہر و بھرف مشر

پیش روئے مکتوب

100-443617-100

مؤید محمد بن عبد الوہاب

the 1990s, the number of people in the United States who are 65 years of age or older is projected to increase from 20 million to 30 million, and the number of people 75 years of age or older is projected to increase from 10 million to 15 million (U.S. Census Bureau, 1996). The number of people 85 years of age or older is projected to increase from 2 million to 4 million (U.S. Census Bureau, 1996). The number of people 90 years of age or older is projected to increase from 500,000 to 1 million (U.S. Census Bureau, 1996). The number of people 95 years of age or older is projected to increase from 100,000 to 200,000 (U.S. Census Bureau, 1996). The number of people 100 years of age or older is projected to increase from 10,000 to 20,000 (U.S. Census Bureau, 1996).

[illegible]

[illegible]

درونجیدی بر شرف ز آتش گام
 نهاد و در دستبسی درنگا
 در آگیت از پی زب و ز
 ماری در وجود و خاستاد
 بر آرد و پسرین از پیشاه
 روان ننگ کون و طاق او
 بنایش نهاد و بیرون خنجر بود
 در پوست تازی باری نهشت
 زرقان و بلوط و لعل
 در کوک و قریب حوضی زرد
 و طایفه و دانش و دن از صفت
 روان بر طرشت بوی آید و
 قوه خاتون و حسب و طوبی باشد
 زاده شمع از بلی و در و شش
 از جهان تب و تند میوه دار
 و خنجر نگر که به اندر بود
 شمع و سیدی عالی که قریب مانک چک
 در لایحه و سحر و کیمیا و طول و عرض و دستون و مکتبه و کتب

فلک را از پایه اقیانوس
 مدیج سیم و قنایین زرد
 ز بار و زگر آید و زرد
 به سبج رفته بر این بار
 که نشسته ز تیغ اجاق او
 به خشن زرد بود و زرد
 حد خاک او مشک و بنر سرشت
 بر وقت و سید و کج کمال
 به او از آسب و حیران
 زردی لطافت و آجیات
 جو از بار و بوستان جان
 بر و میوه بار شد و شرین جو
 با از بلیبل شده گل زده شش
 زرد و جن و شکر نکره بار
 به طاق و سید و بر سبب
 به سیدی عالی که قریب مانک چک
 در لایحه و سحر و کیمیا و طول و عرض و دستون و مکتبه و کتب

درونجیدی بر شرف ز آتش گام
 نهاد و در دستبسی درنگا
 در آگیت از پی زب و ز
 ماری در وجود و خاستاد
 بر آرد و پسرین از پیشاه
 روان ننگ کون و طاق او
 بنایش نهاد و بیرون خنجر بود
 در پوست تازی باری نهشت
 زرقان و بلوط و لعل
 در کوک و قریب حوضی زرد
 و طایفه و دانش و دن از صفت
 روان بر طرشت بوی آید و
 قوه خاتون و حسب و طوبی باشد
 زاده شمع از بلی و در و شش
 از جهان تب و تند میوه دار
 و خنجر نگر که به اندر بود
 شمع و سیدی عالی که قریب مانک چک
 در لایحه و سحر و کیمیا و طول و عرض و دستون و مکتبه و کتب

کتابخانه ای معارف اهل بلاد اسلامیه جلیل مسطور است

مجله دانش	مجله معارف	مجله ادبیات	مجله تاریخ
مجله فلسفه	مجله حقوق	مجله پزشکی	مجله کشاورزی
مجله صنایع	مجله تجارت	مجله مهندسی	مجله معماری
مجله نجوم	مجله طب	مجله فقه	مجله لغت
مجله جغرافیه	مجله ریاضیات	مجله فلسفه	مجله تاریخ
مجله ادبیات	مجله حقوق	مجله پزشکی	مجله کشاورزی
مجله صنایع	مجله تجارت	مجله مهندسی	مجله معماری
مجله نجوم	مجله طب	مجله فقه	مجله لغت

در وزارت معارف و اوقاف و صنایع مستظرفه
تأسیس گردیده و در این وزارت معارف و اوقاف و صنایع مستظرفه

[illegible]

[illegible]

[illegible]

مجلس شورای اسلامی

مجلس شورای اسلامی

1950

[Faint handwritten notes at the bottom of the page]

ملک کے لئے بہترین اور سب سے زیادہ نفع دینے والی چیزیں

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحيم

کتابخانه عمومی و تخصصی حضرت امام خمینی (ره) - تهران

بسم الله الرحمن الرحيم

1944

[Faint handwritten notes at the bottom of the page]

کے لئے یہ سب ضروری ہے کہ ان کے لئے ایک ایسی جگہ ہو جہاں ان کو رہنے کا موقع ہو اور ان کو اپنے کاموں میں مددگار ہو۔

این سند را در تاریخ ۱۳۰۲/۰۵/۰۱ صادر می‌نمایم.

جنگل یا ساحه مضامین در این مورد است که

... ..

[illegible]

Chrysomelidae

100-443886-1

مجلس شورای اسلامی

19

100-443887-100

(continued)

— 10 —

2002

[illegible]

[Handwritten signature]

[illegible]

2017-18

کے لئے یہ سب کچھ ضروری ہے۔

10/13/2000

100

[Faint handwritten notes at the bottom of the page]

مجلس

100-44388-100

1944

١٠٠

10

سید احمد علی خان

100

1990

0-1-3-4-5-6-7-8-9-10-11-12-13-14-15-16-17-18-19-20-21-22-23-24-25-26-27-28-29-30-31-32-33-34-35-36-37-38-39-40-41-42-43-44-45-46-47-48-49-50-51-52-53-54-55-56-57-58-59-60-61-62-63-64-65-66-67-68-69-70-71-72-73-74-75-76-77-78-79-80-81-82-83-84-85-86-87-88-89-90-91-92-93-94-95-96-97-98-99-100-101-102-103-104-105-106-107-108-109-110-111-112-113-114-115-116-117-118-119-120-121-122-123-124-125-126-127-128-129-130-131-132-133-134-135-136-137-138-139-140-141-142-143-144-145-146-147-148-149-150-151-152-153-154-155-156-157-158-159-160-161-162-163-164-165-166-167-168-169-170-171-172-173-174-175-176-177-178-179-180-181-182-183-184-185-186-187-188-189-190-191-192-193-194-195-196-197-198-199-200-201-202-203-204-205-206-207-208-209-210-211-212-213-214-215-216-217-218-219-220-221-222-223-224-225-226-227-228-229-230-231-232-233-234-235-236-237-238-239-240-241-242-243-244-245-246-247-248-249-250-251-252-253-254-255-256-257-258-259-260-261-262-263-264-265-266-267-268-269-270-271-272-273-274-275-276-277-278-279-280-281-282-283-284-285-286-287-288-289-290-291-292-293-294-295-296-297-298-299-300-301-302-303-304-305-306-307-308-309-310-311-312-313-314-315-316-317-318-319-320-321-322-323-324-325-326-327-328-329-330-331-332-333-334-335-336-337-338-339-340-341-342-343-344-345-346-347-348-349-350-351-352-353-354-355-356-357-358-359-360-361-362-363-364-365-366-367-368-369-370-371-372-373-374-375-376-377-378-379-380-381-382-383-384-385-386-387-388-389-390-391-392-393-394-395-396-397-398-399-400-401-402-403-404-405-406-407-408-409-410-411-412-413-414-415-416-417-418-419-420-421-422-423-424-425-426-427-428-429-430-431-432-433-434-435-436-437-438-439-440-441-442-443-444-445-446-447-448-449-450-451-452-453-454-455-456-457-458-459-460-461-462-463-464-465-466-467-468-469-470-471-472-473-474-475-476-477-478-479-480-481-482-483-484-485-486-487-488-489-490-491-492-493-494-495-496-497-498-499-500-501-502-503-504-505-506-507-508-509-510-511-512-513-514-515-516-517-518-519-520-521-522-523-524-525-526-527-528-529-530-531-532-533-534-535-536-537-538-539-540-541-542-543-544-545-546-547-548-549-550-551-552-553-554-555-556-557-558-559-560-561-562-563-564-565-566-567-568-569-570-571-572-573-574-575-576-577-578-579-580-581-582-583-584-585-586-587-588-589-590-591-592-593-594-595-596-597-598-599-600-601-602-603-604-605-606-607-608-609-610-611-612-613-614-615-616-617-618-619-620-621-622-623-624-625-626-627-628-629-630-631-632-633-634-635-636-637-638-639-640-641-642-643-644-645-646-647-648-649-650-651-652-653-654-655-656-657-658-659-660-661-662-663-664-665-666-667-668-669-670-671-672-673-674-675-676-677-678-679-680-681-682-683-684-685-686-687-688-689-690-691-692-693-694-695-696-697-698-699-700-701-702-703-704-705-706-707-708-709-710-711-712-713-714-715-716-717-718-719-720-721-722-723-724-725-726-727-728-729-730-731-732-733-734-735-736-737-738-739-740-741-742-743-744-745-746-747-748-749-750-751-752-753-754-755-756-757-758-759-760-761-762-763-764-765-766-767-768-769-770-771-772-773-774-775-776-777-778-779-780-781-782-783-784-785-786-787-788-789-790-791-792-793-794-795-796-797-798-799-800-801-802-803-804-805-806-807-808-809-810-811-812-813-814-815-816-817-818-819-820-821-822-823-824-825-826-827-828-829-830-831-832-833-834-835-836-837-838-839-840-841-842-843-844-845-846-847-848-849-850-851-852-853-854-855-856-857-858-859-860-861-862-863-864-865-866-867-868-869-870-871-872-873-874-875-876-877-878-879-880-881-882-883-884-885-886-887-888-889-890-891-892-893-894-895-896-897-898-899-900-901-902-903-904-905-906-907-908-909-910-911-912-913-914-915-916-917-918-919-920-921-922-923-924-925-926-927-928-929-930-931-932-933-934-935-936-937-938-939-940-941-942-943-944-945-946-947-948-949-950-951-952-953-954-955-956-957-958-959-960-961-962-963-964-965-966-967-968-969-970-971-972-973-974-975-976-977-978-979-980-981-982-983-984-985-986-987-988-989-990-991-992-993-994-995-996-997-998-999-1000-1001-1002-1003-1004-1005-1006-1007-1008-1009-1010-1011-1012-1013-1014-1015-1016-1017-1018-1019-1020-1021-1022-1023-1024-1025-1026-1027-1028-1029-1030-1031-1032-1033-1034-1035-1036-1037-1038-1039-1040-1

1000

... ..

1. *Amphiprion* *Amphiprion*

100

1. The first group of people who are interested in the results of the study are the researchers themselves. They want to know if the study was successful in achieving its objectives and if the data collected is reliable and valid.

1998, 1999, 2000, 2001, 2002, 2003, 2004, 2005, 2006, 2007, 2008, 2009, 2010, 2011, 2012, 2013, 2014, 2015, 2016, 2017, 2018, 2019, 2020, 2021, 2022, 2023, 2024, 2025, 2026, 2027, 2028, 2029, 2030, 2031, 2032, 2033, 2034, 2035, 2036, 2037, 2038, 2039, 2040, 2041, 2042, 2043, 2044, 2045, 2046, 2047, 2048, 2049, 2050, 2051, 2052, 2053, 2054, 2055, 2056, 2057, 2058, 2059, 2060, 2061, 2062, 2063, 2064, 2065, 2066, 2067, 2068, 2069, 2070, 2071, 2072, 2073, 2074, 2075, 2076, 2077, 2078, 2079, 2080, 2081, 2082, 2083, 2084, 2085, 2086, 2087, 2088, 2089, 2090, 2091, 2092, 2093, 2094, 2095, 2096, 2097, 2098, 2099, 2100, 2101, 2102, 2103, 2104, 2105, 2106, 2107, 2108, 2109, 2110, 2111, 2112, 2113, 2114, 2115, 2116, 2117, 2118, 2119, 2120, 2121, 2122, 2123, 2124, 2125, 2126, 2127, 2128, 2129, 2130, 2131, 2132, 2133, 2134, 2135, 2136, 2137, 2138, 2139, 2140, 2141, 2142, 2143, 2144, 2145, 2146, 2147, 2148, 2149, 2150, 2151, 2152, 2153, 2154, 2155, 2156, 2157, 2158, 2159, 2160, 2161, 2162, 2163, 2164, 2165, 2166, 2167, 2168, 2169, 2170, 2171, 2172, 2173, 2174, 2175, 2176, 2177, 2178, 2179, 2180, 2181, 2182, 2183, 2184, 2185, 2186, 2187, 2188, 2189, 2190, 2191, 2192, 2193, 2194, 2195, 2196, 2197, 2198, 2199, 2200, 2201, 2202, 2203, 2204, 2205, 2206, 2207, 2208, 2209, 2210, 2211, 2212, 2213, 2214, 2215, 2216, 2217, 2218, 2219, 2220, 2221, 2222, 2223, 2224, 2225, 2226, 2227, 2228, 2229, 2230, 2231, 2232, 2233, 2234, 2235, 2236, 2237, 2238, 2239, 2240, 2241, 2242, 2243, 2244, 2245, 2246, 2247, 2248, 2249, 2250, 2251, 2252, 2253, 2254, 2255, 2256, 2257, 2258, 2259, 2260, 2261, 2262, 2263, 2264, 2265, 2266, 2267, 2268, 2269, 2270, 2271, 2272, 2273, 2274, 2275, 2276, 2277, 2278, 2279, 2280, 2281, 2282, 2283, 2284, 2285, 2286, 2287, 2288, 2289, 2290, 2291, 2292, 2293, 2294, 2295, 2296, 2297, 2298, 2299, 2300, 2301, 2302, 2303, 2304, 2305, 2306, 2307, 2308, 2309, 2310, 2311, 2312, 2313, 2314, 2315, 2316, 2317, 2318, 2319, 2320, 2321, 2322, 2323, 2324, 2325, 2326, 2327, 2328, 2329, 2330, 2331, 2332, 2333, 2334, 2335, 2336, 2337, 2338, 2339, 2340, 2341, 2342, 2343, 2344, 2345, 2346, 2347, 2348, 2349, 2350, 2351, 2352, 2353, 2354, 2355, 2356, 2357, 2358, 2359, 2360, 2361, 2362, 2363, 2364, 2365, 2366, 2367, 2368, 2369, 2370, 2371, 2372, 2373, 2374, 2375, 2376, 2377, 2378, 2379, 2380, 2381, 2382, 2383, 2384, 2385, 2386, 2387, 2388, 2389, 2390, 2391, 2392, 2393, 2394, 2395, 2396, 2397, 2398, 2399, 2400, 2401, 2402, 2403, 2404, 2405, 2406, 2407, 2408, 2409, 2410, 2411, 2412, 2413, 2414, 2415, 2416, 2417, 2418, 2419, 2420, 2421, 2422, 2423, 2424, 2425, 2426, 2427, 2428, 2429, 2430, 2431, 2432, 2433, 2434, 2435, 2436, 2437, 2438, 2439, 2440, 2441, 2442, 2443, 2444, 2445, 2446, 2447, 2448, 2449, 2450, 2451, 2452, 2453, 2454, 2455, 2456, 2457, 2458, 2459, 2460, 2461, 2462, 2463, 2464, 2465, 2466, 2467, 2468, 2469, 2470, 2471, 2472, 2473, 2474, 2475, 2476, 2477, 2478, 2479, 2480, 2481, 2482, 2483, 2484, 2485, 2486, 2487, 2488, 2489, 2490, 2491, 2492, 2493, 2494, 2495, 2496, 2497, 2498, 2499, 2500, 2501, 2502, 2503, 2504, 2505, 2506, 2507, 2508, 2509, 2510, 2511, 2512, 2513, 2514, 2515, 2516, 2517, 2518, 2519, 2520, 2521, 2522, 2523, 2524, 2525, 2526, 2527, 2528, 2529, 2530, 2531, 2532, 2533, 2534, 2535, 2536, 2537, 2538, 2539, 2540, 2541, 2542, 2543, 2544, 2545, 2546, 2547, 2548, 2549, 2550, 2551, 2552, 2553, 2554, 2555, 2556, 2557, 2558, 2559, 2560, 2561, 2562, 2563, 2564, 2565, 2566, 2567, 2568, 2569, 2570, 2571, 2572, 2573, 2574, 2575, 2576, 2577, 2578, 2579, 2580, 2581, 2582, 2583, 2584, 2585, 2586, 2587, 2588, 2589, 2590, 2591, 2592, 2593, 2594, 2595, 2596, 2597, 2598, 2599, 2600, 2601, 2602, 2603, 2604, 2605, 2606, 2607, 2608, 2609, 2610, 2611, 2612, 2613, 2614, 2615, 2616, 2617, 2618, 2619, 2620, 2621, 2622, 2623, 2624, 2625, 2626, 2627, 2628, 2629, 2630, 2631, 2632, 2633, 2634, 2635, 2636, 2637, 2638, 2639, 2640, 2641, 2642, 2643, 2644, 2645, 2646, 2647, 2648, 2649, 2650, 2651, 2652, 2653, 2654, 2655, 2656, 2657, 2658, 2659, 2660, 2661, 2662, 2663, 2664, 2665, 2666, 2667, 2668, 2669, 2670, 2671, 2672, 2673, 2674, 2675, 2676, 2677, 2678, 2679, 26

100

7

[illegible]

一

1980

[illegible]

[The document contains dense handwritten Persian script, which is extremely faded and illegible due to significant fading and damage. The text appears to be organized into several horizontal lines across the page.]

100

11/17/74

100-443887-100

100-443887-100

10
 11
 12
 13
 14
 15
 16
 17
 18
 19
 20
 21
 22
 23
 24
 25
 26
 27
 28
 29
 30
 31
 32
 33
 34
 35
 36
 37
 38
 39
 40
 41
 42
 43
 44
 45
 46
 47
 48
 49
 50
 51
 52
 53
 54
 55
 56
 57
 58
 59
 60
 61
 62
 63
 64
 65
 66
 67
 68
 69
 70
 71
 72
 73
 74
 75
 76
 77
 78
 79
 80
 81
 82
 83
 84
 85
 86
 87
 88
 89
 90
 91
 92
 93
 94
 95
 96
 97
 98
 99
 100
 101
 102
 103
 104
 105
 106
 107
 108
 109
 110
 111
 112
 113
 114
 115
 116
 117
 118
 119
 120
 121
 122
 123
 124
 125
 126
 127
 128
 129
 130
 131
 132
 133
 134
 135
 136
 137
 138
 139
 140
 141
 142
 143
 144
 145
 146
 147
 148
 149
 150
 151
 152
 153
 154
 155
 156
 157
 158
 159
 160
 161
 162
 163
 164
 165
 166
 167
 168
 169
 170
 171
 172
 173
 174
 175
 176
 177
 178
 179
 180
 181
 182
 183
 184
 185
 186
 187
 188
 189
 190
 191
 192
 193
 194
 195
 196
 197
 198
 199
 200
 201
 202
 203
 204
 205
 206
 207
 208
 209
 210
 211
 212
 213
 214
 215
 216
 217
 218
 219
 220
 221
 222
 223
 224
 225
 226
 227
 228
 229
 230
 231
 232
 233
 234
 235
 236
 237
 238
 239
 240
 241
 242
 243
 244
 245
 246
 247
 248
 249
 250
 251
 252
 253
 254
 255
 256
 257
 258
 259
 260
 261
 262
 263
 264
 265
 266
 267
 268
 269
 270
 271
 272
 273
 274
 275
 276
 277
 278
 279
 280
 281
 282
 283
 284
 285
 286
 287
 288
 289
 290
 291
 292
 293
 294
 295
 296
 297
 298
 299
 300
 301
 302
 303
 304
 305
 306
 307
 308
 309
 310
 311
 312
 313
 314
 315
 316
 317
 318
 319
 320
 321
 322
 323
 324
 325
 326
 327
 328
 329
 330
 331
 332
 333
 334
 335
 336
 337
 338
 339
 340
 341
 342
 343
 344
 345
 346
 347
 348
 349
 350
 351
 352
 353
 354
 355
 356
 357
 358
 359
 360
 361
 362
 363
 364
 365
 366
 367
 368
 369
 370
 371
 372
 373
 374
 375
 376
 377
 378
 379
 380
 381
 382
 383
 384
 385
 386
 387
 388
 389
 390
 391
 392
 393
 394
 395
 396
 397
 398
 399
 400
 401
 402
 403
 404
 405
 406
 407
 408
 409
 410
 411
 412
 413
 414
 415
 416
 417
 418
 419
 420
 421
 422
 423
 424
 425
 426
 427
 428
 429
 430
 431
 432
 433
 434
 435
 436
 437
 438
 439
 440
 441
 442
 443
 444
 445
 446
 447
 448
 449
 450
 451
 452
 453
 454
 455
 456
 457
 458
 459
 460
 461
 462
 463
 464
 465
 466
 467
 468
 469
 470
 471
 472
 473
 474
 475
 476
 477
 478
 479
 480
 481
 482
 483
 484
 485
 486
 487
 488
 489
 490
 491
 492
 493
 494
 495
 496
 497
 498
 499
 500
 501
 502
 503
 504
 505
 506
 507
 508
 509
 510
 511
 512
 513
 514
 515
 516
 517
 518
 519
 520
 521
 522
 523
 524
 525
 526
 527
 528
 529
 530
 531
 532

[Faint, illegible handwritten notes]

مجلس شورای اسلامی
جمهوری اسلامی ایران

برای اطلاع و اقدام

SECRET

1944-1945

مجلسه ۱۰۰

10-10-54

سید الشہداء علیؑ

مجلس شورای اسلامی
روزنامه کیهان

د افغانستان د اسلامي امارت د حکومت لخوا

مجلس شورای اسلامی

10-10-68

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

4

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحيم

قطب القوس برمان الحن والشح ومان سید برمان الحن وطرطوط

در حقیقت این کتاب و منظومه فارسی طبعی شده عالمی از ادیان ایشان که هر یک

وہی ہے جو کہ ان کے لئے ہے۔

خج جاور و شمر و دهمه ج خاور و دهمه میسر را ندیده ان در سینه ج خج

و تبار از خود در مسجد نشین و نمازگاه مرکز استانبول و کوه از اندر

است که هرگز امان نبرد و در شهر حصار استیلا و غارت

تقریر کا یہی ۱۱۱ ویں نمبر ہے۔ اس کا یہی نمبر ہے۔

وہ ہر ایک کو ہی سزا دے دیوے پوچھا اور اچھے اور بُرے کیوں نہ آئے وہ ہر ایک کو سزا دے دیوے

بنوعیت خود من که هم اید و بوجوی از سر گرفته رادی شده احوال و چای

پیشتر شده بود و باز جمیع آمده قیام و کجا خود را از انسانی بداند که سید را

یہاں اس سر بولک لکھتے ہیں کہ ایک دیکر عاریت کے لیے جو تھوڑا سا

سید دریا علی قدر است بکس سواد به توارا را می چون بوی و

[illegible]

و انکه پادشاهی فعلی را گرفته آمدند اما در دل بونی است

دکتر جناب مفتی برادرش ابرار علیہ السلام دربار کور دس سال قبل فوت ہوئے۔

فروغی که کسی هست که بر کما و زمین نیست بهشتی از لشکر بان سلطان

[illegible]

۱۰
 ۱۱
 ۱۲
 ۱۳
 ۱۴
 ۱۵
 ۱۶
 ۱۷
 ۱۸
 ۱۹
 ۲۰
 ۲۱
 ۲۲
 ۲۳
 ۲۴
 ۲۵
 ۲۶
 ۲۷
 ۲۸
 ۲۹
 ۳۰
 ۳۱
 ۳۲
 ۳۳
 ۳۴
 ۳۵
 ۳۶
 ۳۷
 ۳۸
 ۳۹
 ۴۰
 ۴۱
 ۴۲
 ۴۳
 ۴۴
 ۴۵
 ۴۶
 ۴۷
 ۴۸
 ۴۹
 ۵۰
 ۵۱
 ۵۲
 ۵۳
 ۵۴
 ۵۵
 ۵۶
 ۵۷
 ۵۸
 ۵۹
 ۶۰
 ۶۱
 ۶۲
 ۶۳
 ۶۴
 ۶۵
 ۶۶
 ۶۷
 ۶۸
 ۶۹
 ۷۰
 ۷۱
 ۷۲
 ۷۳
 ۷۴
 ۷۵
 ۷۶
 ۷۷
 ۷۸
 ۷۹
 ۸۰
 ۸۱
 ۸۲
 ۸۳
 ۸۴
 ۸۵
 ۸۶
 ۸۷
 ۸۸
 ۸۹
 ۹۰
 ۹۱
 ۹۲
 ۹۳
 ۹۴
 ۹۵
 ۹۶
 ۹۷
 ۹۸
 ۹۹
 ۱۰۰

والنوم

[illegible]

نیم سید یکین زرخش سادات و قریب به هشتاد نفر از میان سادات و شیعیان
و ثانیاً حاجی قالی او را پس از مدتی و نمودن او بیست و یک نفر قالیان
ساز و در آن سال بر سر او بیست و یک نفر قالیان و در آن وقت که بهت آن فرید
الکاجا با ایشان خود را خدمت سادات فرستاد است و آنوقت
که ستم نمود و خرد خود را خدمت سادات فرستاد و سادات را
حسن او دید و بشناخت او و بعد از آنکه دید او را به پدرش پیش از خان
ولایت باکره که کشته شد و مادر او آن ملک خود را بهت داد و سادات
نخستین مراجمت نمود و بعد از آن سال خان با آن عالم سادات
والا و بیا بدو را و والا گفت که پنج احمد کنی و مشهور به پنج بخش از این
عانی بتمام جادو آنی رحلت فرمود و فاضلی آن و صلی آن و سادات را

عظیم دادا نموده
طاویم و علی مشایخ

سکاکین داری و با من الشوال
نزه دل کانه قطب

است یوم الخمس قبل زوال
و تاریخ مذکور از لفظ احوال

نیز استفاد میکرد و دو نفری که در ایام اخلاص و خصلت و اسلامان و خدایا

حضرت پنج فرستاده بود آن شخص در آن راه برویات آن مردم و سادات

یافت برکنش پیش سلطان آمد سلطان از او پرسید گفت

سود سالم بود و بخت باد و جرو من از مسیح نیز میون

سطرحت و حضرت شیخ نیست از او شد به بابا و خان و قصبه

فرستاده که قصبه است از قصبه که سید کار و کوز قصبه است

سید کار و کوز قصبه است از قصبه که سید کار و کوز قصبه است

[illegible]

ما هو المقصد من هذا العمل؟

سید عماد الدین بن محمد بن علی بن ابی طالب علیه السلام
بنده و مرقع بود و بنا بر آن پوخته شد که در ایام اربعه

بشاید میترست، و معروف میباشند که اگر از حرکت خود بازمانند

نکاح و زانیان مردان و بر طبق این ضابط فقرات اتفاق و ملاقات

بیربطه و بی آردنی اندر و طبعاً خدا هم ایشان را مقدر و طبعاً مقدر و خیر است

کتابت این نثر از شخصی بر خط ساطع در ۱۲۸۵ هجری قمری

فکهای زرد که گردویی خسته شده و ساخته شود و در آن

این حال بعد از هفت روز یافت میزند آن دمای بدن
فقط ارشاد شود و در روز دوازدهم و هجدهم و بیستم و

سہ ماہی سابقہ کو شرفاً طرہاً ان محمد دوست جو این تخلص از سلطان

از سلطان محمود دوازدهمین آید که پادشاهی کرد و از این پادشاهان است که در این کتاب مذکور است

مقرر شود حکام ریش بنویسند و غیره و در این باره هم در مقام التماس استخفافه و

بیتوں میں آیا۔ خدا کا کہہ کر چلتا ہوا کہ وہاں جاؤ۔ اچھا یہ ہے تو وہاں پر پہنچاؤ۔

[illegible]

دست از غیر باز داشتند و در این میان
جلال نای قایم به پیکر خود و در میان مردم
تصویر زنی بود که بسیار زیاده بود و با
کف و کمر و ران و شکم و دست و پا و صورت
و خزان و درشتی نشسته شکامای دریا کند
تعالی این دولت برایشان نمود و بهر نمایان
نسخه ملک بخواست می آید و ملک جلال خان
شود و بخیر می ملک الملک عهد بند کرد و دشمن
این کار که از این پس هیچ کس از این
باید نیست و صاحب زاده چنانچه باید
آمد و گوشت که چون ارکان دولت و میان
ملک خویش نه رود و کین ملک بکرات
میرود اتفاق برین دارد که شاه را پادشاه
آید و نمایانگر این پادشاه شد و شاه
شاه شاهی چنانی برآورد و در میان
وفات در کاسه حیات سلطان محمد بر تخت
رطت کرد و کمان و کمانه و نارنج و شمشیر
و کمان و کمانه و نارنج و شمشیر

داف

10

[illegible]

10

[illegible]

سجرات اهل آن دو در حضور شاه و مأموران

و کرامت عساکر و قیامت آباء و اجداد و یکتایان حقه

سجرات آقا و ... و ...

و حضرت الشیخ ربانی مخدوم ...

و از غیر تو به حضرت قلب اعظم سید برهان الدین ...

و ...

قلب الدین ...

حسبت حال و حال ...

با ...

نکاح ...

حضرت ...

و ...

قلید ...

و ...

و ...

و ...

و ...

و ...

باطلان

و ...

و ...

و ...

و ...

[illegible]

از به عقیده آئی آمدن سید که با او به دست بسته است و در وقت روز
 حضرت شده و بیشتر فاسکی به سیدان داده و بعد از آن وقت که گذشت
 که سیدان خود بشلی داده که دیگر و این و آن میگویند که سیدان هم از آن
 از زمانه روی نمی آرد و در آن حالت هیچ ضایع و تعاقب نمیشود
 که هر چه باشد و جان سلامت غنی برداشتنش با راجب و دیگران
 از آن است و این قصاص بکریه حضرت است و فرمود

فدا می کند که این است آنست که در دست و دست و دست است
 و فرمودند که این و آن فاسکی است و این و آن و در آن میان نشان
 میماند که هنوز بر سر است و سیدان و در دست و دست و دست و دست
 که در آن و فرمود که ای سیدان شما را که این بقدرت خود توانا و سیدان
 و بچنان و بچنانی بودند بچایب لشکر سیدان محمد و سیدان محمد و سیدان
 و بچایب و فرمود که سیدان و او را که سیدان و او را که سیدان و او را که
 متوجه شدند که در آن سیدان و او را که سیدان و او را که سیدان و او را که
 که در آن و او را که سیدان و او را که سیدان و او را که سیدان و او را که

بودن و سیدان و او را که سیدان و او را که سیدان و او را که سیدان و او را که
 را که سیدان و او را که سیدان و او را که سیدان و او را که سیدان و او را که
 بر آن سیدان و او را که سیدان و او را که سیدان و او را که سیدان و او را که
 منزل ملک و او را که سیدان و او را که سیدان و او را که سیدان و او را که
 در آن و او را که سیدان و او را که سیدان و او را که سیدان و او را که

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

میرزا بیگم را چون فتح شد، ملوک و بزرگان را

هر عقدی نیستند تقدیر کنان شود ز دست تدبیر

[illegible]

تجربہ یوں اور میں حال خبر نہ ہوتی۔

مستقیم و نامرئی است و به وسیله آن فضیلتی را می بینیم

[illegible]

بر روی پادشاه در شب که در ایستادن بر پا بود و دست راست او را بر سر
چپ خود گذاشته و با انگشتان آن دست بر پیشانی خود می‌زد.

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين والصلاة والسلام على سيدنا محمد وآله الطيبين الطاهرين

چند روز بعد از آنکه در این شهر رسید و در آنجا اقامت نمود و در آنجا

میرزا و بیگم سید علی محمد در سال ۱۲۸۵ هجری قمری

سید علی نقی تاج المذنبین و امیر جهانگشای خود را که در این مکتب حضرت زین العابدین علیه السلام تدریس می فرمودند

قطب‌الذیله و غیره و در این کتاب که در این کتابخانه است

تاریخ تہذیب و تمدن ایران

فلا بد که هر روز و هر وقت که می‌تواند به این کتاب مراجعه کند و از این کتاب استفاده کند.

۱- در هنگامیکه به چوبی حفر، از تعداد سکن ۹ مرد و ۱ زن کشته شده

[illegible]

موسسه سرانجام کار و حرفه را به دست می دهد و به این ترتیب به کار و حرفه می رسد.

1950

[illegible]

با نام ابد و غیر و یکبار این قدر خیر است تا نام سلطان قلبه ای برود بدین
 در ارم در ایام صحت خویش در یک روز در سلطان محمود گفت که ملک بزرگوار
 بدست آوردن کار دشواری است که هم لشکر و تب و آرد و هم عسکر است ای پسر روز
 اتان سلطان یکتا برت کرد و شایه چه که در روزی که آن
 بیک روز در جهان طلب در تب که وقت بخیر در لشکر شب
 چه سخن ای که زان به در کفی باز علم سلطه در کشتی اعلا م را
 سپاه بوی لی نیلایم که یک کس که پسر از پدر شده چون کو اکب
 و عازین و بنده نام چه چار است که روز و شب چشم بسته خداست
 که که در آن راه چه در رسید بیام و شش بران کوس جا و در
 که در آن سلطان و قلبه ای برین مظهر و تصور با خدا با کامه هستی
 که در آن است و تیشتم چنانچه ای شایه که یک روز و صحبتی ملک که نیست
 در و حاکم شریف را بنشیند در است و است شاهد حضرت یار و عمارت مال
 بنیاد و دشمن و ضرر که در عالم و مانند است و بنیاد که در آن
 او و حاکم آن که در یک بار و در آن است و تصور است و در آن
 چند سال شریف این عمارت و در آن است از آن محل نشانی مانند که
 حرم و کور و باغ سلطه و تقو و سینه حسن و حسین و اما نایه که در سلطان
 شود و جلی بقصد تیز و ولایت و نور و شکر که سلطان قلبه ای برین
 انداخته طلب تو ارم ملک را بالشکر قاهر و بگویم تا که تا تو تعین نمود
 قریب به زان میسانید رسید و به در سلطان محمود و در آن نمود

برای

و در

بشناس

و در

و در

و در

و در

[illegible]

[illegible]

تا آمد از نسیان برادریم و لا پیش از این بجا آمد صفه در حقیقت تصرف فی شتران را
 سلطان قبول کرد و درین باب حدود و ثغور خود را پسندید و بعد از آنکه
 تمامایه بر سر همه راناکو بنها شکر کشید و از آن طرف سلطان محمود را
 مورد نامه قصد نمود سر آید سلطان قطب الدین اول قلعه آواز فتح
 کرد و بگفتا دیدم در سپرد از آنجا به دست که بنشیند مالای قلعه چطور و چه سلطان
 و همب چطور متوجه شد و از آنجا پس از آنکه دوست میل نامدار از چطور
 و از آنکه و ترای تنگ و زمین قلب که قدمه جنگ پوست میگویند
 مانع روز جنگ تمام بود و کیت کور و آب به پنج چنگ که دور است که
 باشد رسید و در و در چشم شکر اسلام غالب آمد و از آنجا میل
 خود را باول بر در و روی و از مالای قلعه چطور به آن سلطان چطور را
 نمود و عاقبت از آنرا و کلان را که بنها این موکل بر آستانه است رسید و بعد
 عز است و عاقبت از آنرا و عاقبت از آنرا و عاقبت از آنرا و عاقبت از آنرا
 متعده می فرما چنگ و لا یتما که نشوند و الا پس آنها را بعد قبول کردند و بعد
 از آن سلطان حکمت و از آنکه از پیش بر اجست نمود سلطان غور و در
 بولایت خویش آورد و چرا که و آنجا
 مالود و در سلطان محمود و در هر دو سال است که بعد از آنکه از آنجا
 کوه انفس عهد نمود به قصد تاراج ولایت که در چو چو شدیم شمی این
 شبان عمارت ملک و در میان آنکه رسید ملک و در آنکه بوری خانه
 از آن سلطان خبر گرفت گفتند از خواب استراحت است گفت بعد از آنکه

آنحضرت بود. چنانکه بیکان و دلای ایشان بمن است حضرت شاه فرمود
مخاطب فرمایم خانه بخوابد خود باشد که حق تعالی بپیش خود رسید و الله
فتح خان باخدا و سرسیداه تمام خان و الله ان بنزل بخوابد داشت اما
از تری سلطان قطب الدین جان و قیاب بد است بود از مر و ایام
در این سلطان قطب الدین در حالت سکر یا در خانه بگریه رسید او
که است کشته و خانه حضرت شاه پیش خانه خود می باشد در نظر وقت
و بین معلومت آنحضرت است از است آتش است در در سلطان مستعمل
شده پیش و طرس بعضی و غضب بدل گشت که گریه بر قیافه فریاد است
آه ازین غمخیز که تا قبل از این چنین امر موجب زوال دولت و فاجای آن

او خوانده بود
نیم کرده بودم که بر جان خود
سزا که نخواهد که بر جان سیم
دری آنحضرت شاه عالم پادشاه تمام
فرستاد و حقیقت بکنون خاطر خویش بر دل داد و مقصدی آن گشت
که فتح خان را خواهی نامه ای بایه فرستد و ایشان فرمود که او از ترک
خان پناه بدر ویتان آید که اگر در دیش مناسبت نیست بفرستد
بشما سپاه دشمنان بکشد و الله سلطان جاسوسان
و عاز از شهر بر آمده در محله ای
از آن حضرت آنجا بود منزل گشت و مقصد این که بگریه و توبه
زود خبر سپاه بفرستد فتح خان بدست آورد روزی که از دیوبند رفت
که حضرت این سربازان بر پیش بپند حضرت قسم فرمود که چنین نموده

[illegible]

[illegible]

بنام حق آید و نیز متذکر است که نسبت به این از وی بی ادب و بجهل و خود را
و من برای آنکه در هر دو ایام که در آنجا است که روزی سپید می شود و نیز در هر دو
آورد و بوند و تضرع است از روی طبیعت آن سجد از سر فتح و این بنا و آقا
میفرمودند و روزی بی بی مغولی گفت که حضرت این سجد را و از کونین بزرگ
در نزد حضرت به قسم فرموده و بگوید بنده و عیالان کردند تا وقت آنکه آن
و در آنست که بزرگوار او را هیچ فلک در کوه نشسته و در دهانه او انسان را
در دهانه مرکز سلسله کشت است و آن بی بی مغولی شد و در آن حضرت از آن
سلطان قصبه ایدین را ببینید و آنکه آنچه در دهانه او است بطوریکه در آن
مراح و مشک است و شرح کرد چنانچه روزی در آنجا بود و آنرا به سوار
در آن است و سراج را بر سر او گذاشت و مردم جوانی پیش رو به پیش رو میروند
اما بنگار من آمد امین خود را از آن بکنده بپوشید و از اراضی میرانه و اسب بپوشید
برای دهان را بر سر او گذاشت و در آن ایام درین اثنا بنگار من آمد
نشسته است از پیش سپهر شد سلطان شاهرخ گشاید به تشریف از آنست و فلان
کرد و رانده با سلطان خود و سلطان از اسب آن دو یاد و بنگار من آمد
در منزل آن کردند بعد از دو روز و در آن ایام در آن ایام در آن ایام
چنانچه سبزه و خلق آنست این شهر را بزرگ است و دو کوه در آن ایام در آن
نمود که عوام آن من بیشتر را افزایند و بگویند که بنگار من از آن در آنست و
آنکه بیشتر همان بود که در آنست و در آن بزرگ است و بنگار من از آنست و
نمیشد که در آن ایام بود و بنگار من از آنست و بنگار من از آنست

میان قولی مستوفی که در او با لگدشت و میان مذکور سبب به کشتن و بعضی که

است احتمال دارد که بعد از اقرار بر حجت خدا و اسم حق یافته باشد و بعد از آن

بالمعرب

که در این حرف از حجت حاصل و بر وجهی مبتدا بدینسان

که روز سیم جدا از فاست سلطان قلیان با اتفاق و در او در وقت

تکلیف سلطان و در وقت که یکی از قاریان سلطان قلیان بود و در

سلطنت جلوس فرمود و سلطان او فدا و بیادش بود و فراموشی را که در ایام غالی

هست به او بود و خطاب به او و ملک است و بعد از آن که در حال آنکه عدا و سنگ است و

وزیر احمی و حکام بود و بعد از آن که از آن فراموشی کرد و از آن بفرمان ملک

ساز فرستاد و در آن ملک است و بعد از آن که سلطان قلیان در وقت و در وقت

بوده از آن برده و در وقت این حرفه و بعد از آن که در کرام و در احوال

بعد از کشتن که با وجودی هم فدا و یکم است و آن جنین حکما و یکم بود و در وقت

در آنجا که گفتند و طبع و انقیاد پس از وقوع باید کرد و

در آنجا که گفتند و در وقت که از آن فراموشی کرد و در وقت که از آن فراموشی کرد

و در وقت که از آن فراموشی کرد و در وقت که از آن فراموشی کرد و در وقت که از آن فراموشی کرد

و در وقت که از آن فراموشی کرد و در وقت که از آن فراموشی کرد و در وقت که از آن فراموشی کرد

و در وقت که از آن فراموشی کرد و در وقت که از آن فراموشی کرد و در وقت که از آن فراموشی کرد

و در وقت که از آن فراموشی کرد و در وقت که از آن فراموشی کرد و در وقت که از آن فراموشی کرد

تاریخ

شجاعت

که کسی بر نفس کینه نداشت بر آید داشت چون بردهای سلطان شاهروردی
تصادفی خدایا بر او در غریب به پیلین لقب شدت یافت و بعضی میگفتند که بی زبان
شدت خودی را در او میگویند و در زبان ما که در قلعه را گویند سلطان و در لغت
نمودار بوی که میگویند نام دیگری به سایر از اجرت سلطان خود بگفته گویند و آنکه
و نظم و انضباط
چنین کرد و از ابله در میان که مدتی در بی زبان نمود و در کینه بود
شعوان اکثر در سینه داشت و ستم و نامانید در نه معظم اندازد و در ستم
دور شد و بجهت سبب بود که در پیش و لا بهت بگرفت و به عزت و ادنی نشاند
سلطان بهترت و دشمنان بگرفتند و نامانید و جرات و در میان
عدل و بی پایان هم در تمام غزای عاریت از تمام هم و توانی تمام در میان
و این چه ابرام معطر به دروازه ان که بر دم در درانی مسعود و نور ثبات
و در وقت هم نورش از عیله ملک ملک و وجود و است و سلطنت و این
است و نمای او داشت بر آید تمام نمای و سلطان اندازید و این
بود و بعد از آنکه تمام به رخ سپرد و به شمشیر شخصی نمود و وقت حار به
یک چینی به بندید بر دست راست به یک می نهاد و یکی به دست چپ
از پهلوی که پدیدار شد دست به سینه و به یکدیگر به بندی از از زبان نمود
و خواب بر زمین شمشیر چند مرتبه چند و واقع میشود و به باج که به میجاست
بعد از از روی سلطنت یک کاسه پر از شهد می و یک کاسه به شکر
نمودند و به چاه کشید و سینه تامل میشود و بار میگویند که

[illegible]

و در مدینه
اصیقت

بنام خداوندگار دادگر که در دنیا و آخرت پادشاه است از میهنی ایستاد که بوقت قوت
سلطان غدر کرد و جمعی از ایشان ^{نزد} حاکم است جا و قلمه آنچه در دستم باشد تمام بفرست
فکر برای رای سلطان است از آنجا که این منوچهر سلطان بن منوچهر و پادشاه بنامش
رفته گفته و باز ملک دلاور سلطان کند و بعد از او پادشاه پدید آمد و نامش
سوی ۱۱۱۰ هجری است که بعد از آنکه کشته بود با کشت سلطان
منوچهر بن ناصر پادشاه بود و او هم ملک حاجی و ملک کاند و ملک سیفی که در آن
خزانه بود و بعد از این باب شترت بود و از راه قرار بدین نیست که کاروان
را خلاص کرده بدوختنهای اجزا خجانشین غدر اندیش را با بدوختنهای اعرابان
از آنکه در قباخرای طایفه خجانشین بر سر سلطان حکم کرد تا ملک بعد از او قتل
مسلم کرده بود و از آنکه بعد از آن سلطان بر آنکه در خجانشین است و بدوختن ملک
گفت که کاروان ملک بزم ظهور را از بدوختن نجات پیدا کرد و از راه و از راه
مسلمت که عبرت دیگران شود ملک خجانشین را که رفت و موکلان اعرابان
سلطان کردند شترت ملک که کشته آمد و صورت حال باز بود سلطان و
اقدام خجانشین را که با چارند بر آن که از سلطان خوشتر بود که آن
بر عارفی بدوختن از بدوختن خجانشین پادشاه آورد و سلطان گفت با آنکه
تا این ارم ملک را بر این سیم که در خجانشین پادشاهان سرسبز
اندیشید و چون پادشاه آورد حکم کرد و بدوختن را از بدوختن ملک بر آورد
منوچهر بن ناصر پادشاه که آورد و بعضی از خجانشین را از بدوختن و بعضی
را از بدوختن که با بدوختن سلطان بنام حکم سلطان ملک را آورد و از بدوختن

در مدینه
اصیقت
نزد
حاکم
است
نزد
حاکم
است

[illegible]

12

شش نعل به یکدیگر است نه تبه و ظاهر دلقه جانب نیر و اطرافش شش سواد و در هر
سفر از این دیار با خود داشته لشکاره اندام بردار خسته تا قیامت حرکت
که در این ملک از یکسان نریزد و مطلقای این سپین تپه چشمه قلم به با و اوج
عن یا بر قرانه اکل و ابله است و مقرر است و اگر چه سلطان این دیار در بنده او
جانی بر می نیاورد و از سلطان محمود است اما هیچ شکی در جانشینان نه است
سلطان محمود هر دو اهری بنیر بود و چون در میان شش و شش
براست جوان ابتدا بر سر بر سر بیوان اسد زمان سلطان محمود بنیر
لا کرد و این زمان نیز در میان خود و با خود سلطان حسین میرزا
بود و سید و از آن سید و میرزا علی شیر و سید و از آن سید
در میان بی بی و خان بی بی و خان بی بی و خان بی بی و خان بی بی
و خان بی بی و خان بی بی و خان بی بی و خان بی بی و خان بی بی
به و نهانی که در دست کار و مروت رای بخرد و بیاید و نهانی
مرد و نخست با خان بی بی و خان بی بی و خان بی بی و خان بی بی
خبر و نخست و خان بی بی و خان بی بی و خان بی بی و خان بی بی
نکست آن خواجه جهان می خوان گفت که روح سر معان شود و خان
بعد از چندین روز در میان سید و خان بی بی و خان بی بی و خان بی بی
سلطان شایسته و مصداق است آن که در غایت آن را در این

10

۱۰۰

5

خود نسبت داری نه است مردی نفیست شایسته و بیاد تو شایسته و دیوان تو
 مایه عبادت و انوار است سلطان و مایه عبادت و انوار است سلطان
 و حق سلطان رخ خود ان بزرگوار برادر و پسر و نو

ای قهرمان بادشاهی است بر بالای
 آن باب رخ در درون جلوه می سپند
 جلوه نگاه صبر اقبال بر کرد بر کجا
 در درون خیر و عفو و مروت و انوار
 بر آینه در نظر که در آینه بر آینه
 از آنکه از این فانی که از آنکه از این فانی
 از آنکه از این فانی که از آنکه از این فانی

نمای سلطان به دستور این ایاست بویسمان که شود

که در این لب و لعل خود شش
 در این در فانی که در فانی
 میفرستد و میفرستد و میفرستد
 رخ بر درون و بر درون و بر درون
 از آنکه از این فانی که از آنکه از این فانی
 از آنکه از این فانی که از آنکه از این فانی

ای رخ تو به احوال و احوال و احوال
 که در این لب و لعل خود شش
 در این در فانی که در فانی
 میفرستد و میفرستد و میفرستد
 رخ بر درون و بر درون و بر درون
 از آنکه از این فانی که از آنکه از این فانی
 از آنکه از این فانی که از آنکه از این فانی

در این لب و لعل خود شش

بر عقل و دانش او خندند مرغ است
 ای سحر تو مخلوق آتش است
 و می دانی است تو این از غایت
 سر بر تو نیست بر کاش تو نیست
 با وقت مرغ کور بخشد رنگی
 غریبت بدست دگر می نیست
 اینکست باز و دوی می نیست
 سیکه که محبت بیز در آن مجلس
 بود و وقت زمانه محبت به
 و کای که در آن مجلس
 حاضر بود و ندی انفس و در آن و پس
 ایضا و بعد از آن
 پس از این نمودند که در وقت
 در ایام عظمت سلطان
 بعد از آن ای که است آن از آن
 چنگیز خان من شکست
 روی میداد حکم کرد بر
 عور کرد و بود که از سپاهی
 و بد عهد کرد از آن جهت
 ای چنگیز میفرمود اگر مسلمانان
 چگونه آید از یکت هم نیست
 و قدرت هم منان داشت
 و با بنو که لرزه بلع
 عمو آقا خان واقع است
 که در ارضی خود و در بخش
 غرض

در این

بجای

[illegible]

7

این بیت اشک از چشم می بارد و در حضرت دارم انوس که قد و کمی دان
توانستند انتم در این دانه نوا انتم خلعت که طایفه الامه سلطان و محبت
سراج که فعل وقت بود و پوست و از برکت تو پیش ازین حضرت و جبرائیل
برینما داشت که شیخ سراج را برین بود از خلفا استخ انی تطیب که در دنیا
است قلب الاتقاد بران حق و الشرح و الدین است که سلطان
و او بی خلعت است در بزال بدایت میسرند طایفه ان که در حال را در
اوادی خود می میراند پس سلطان سالک سلوک انصای جهان می تشریف
را در بکت تا قیاس را درت داده اند بین این دو می باشند بین معنی
عظیم و داشت و دوی سلطان از این ملک که در آن در آن
بود و مرید و معتقد شیخ احوال شیخ است و فرود این ملک بود
بنیبت شیخ باز نمود سلطان و او اعیر طایفه شیخ در آن مکتوب است
با صبر و الملک غریب که مشب بعد از سلوات است لهذا در دوزخ که
چهار ساله بر تخت چاک توکاری دارم این که در این ملک
شما هیچ نمیست در دست گرفته پیران کنده با این ملک که در دست
شیخ است نای این ملک قدم در شمس نهاد سلطان بنیاد و
شد با آستانه شیخ که بعد از سلطان پیران البیت و این ملک در آن
مکتوب است شیخ مجرر شیخ ملک سلطان که در دوی است
شیخ بر چهار پای که نشسته بود اشارت به سلطان نمود و سلطان
با این آواز آمد نشست بود و زبانی گفت که ای پسر چه میاید و از کجاست

موری

پسین الملک است که بنامش خورشید فرزند امین الملک سلطان را از خود فرستاد
دوست یافتیم تا طرفین و از این جهت سلطان شد و تمام که خود را از خودی سلطان
فراردم بر دوازده هزار و هشتاد و هشت نفر برساند که بفرستاد شد و نه نفری بفرستاد
خود و مشغول با و با ششم امیر الملک گفت گفت نسبت فقادی که سلطان بفرستاد
ایشان دارد فوق از آنست که بخاطر شریف رسیدن نواری به کوزه است
فرمایند مشغول با و شش هزار و هشتاد و هشت نفر است اما در نواری مشغول بسیار است
امین الملک بر ماست مقرر و دیگران که در این شهر سلطان را شریف خورشید
کرده بودند امثال بن جانور است که این شهر را به سلطان و کوه و جنگل
به جرم جانور از جانب سلطان در میان کوه و کوه است برساند
شهر است سلطان با و نو و سلطان گفت قبول کردم اما از این شهر
نه و نه که ام مشغول است بسیار از این شهر که به نام سلطان
گفت که در این شهر به نام سلطان و سلطان و سلطان و سلطان
الملک را این موقوف دارند سلطان قبول که هیچ آن در این شهر
و براسپ و وارنده و یک مت پس سلطان را گفت و گفت مستوی کردی
و بشعده و زاده خانه خورشید مشغول است که شریف را از این شهر
چنان میگرداند از دست پدر این حال بد و عقاد است که در این شهر
کرده و در هر یک مسکنه که در این شهر بخارجه کار کرده و در این شهر
سودمند و ششم بر این حال و خسته و در این شهر و خسته و خسته و خسته
این بود که سلطان را به مقدس سازد و در این شهر را بدینا در این شهر

و بعضی مدتی بنده را در هر دو جهت من مسطور می نماید و می شناسد و در بعضی
امور و تقویم بر او تکلیف نموده و دعا بکنند و در او بیت گزیند و این بر او عینه
عالم و بر او بن هر آن بود که در ملک جا مانده و بعد از وفات جهان بر سیدان دولت
و عفو و رحمت حق و در علم و سیدان و عارفان که ششم بر او در ملک و در جهان
ششم بر او در این حدیث ششم می نماید پس در این باب این را در این باب
آن که در این باب در این باب در این باب در این باب در این باب در این باب
را نکشت و عارفان را نکشت و عارفان را نکشت و عارفان را نکشت و عارفان را نکشت
در این باب در این باب در این باب در این باب در این باب در این باب در این باب
مسطور است و در این باب در این باب در این باب در این باب در این باب در این باب
نیز در این باب در این باب در این باب در این باب در این باب در این باب در این باب
بر آورده و در این باب در این باب در این باب در این باب در این باب در این باب
سالی بود که در این باب در این باب در این باب در این باب در این باب در این باب
در این باب در این باب در این باب در این باب در این باب در این باب در این باب
فکر کرد و در این باب در این باب در این باب در این باب در این باب در این باب
در این باب در این باب در این باب در این باب در این باب در این باب در این باب
در این باب در این باب در این باب در این باب در این باب در این باب در این باب
باز در این باب در این باب در این باب در این باب در این باب در این باب در این باب
نزد ال بود و در این باب در این باب در این باب در این باب در این باب در این باب
سلطان محمد و علی را در این باب در این باب در این باب در این باب در این باب در این باب

[illegible]

پس راه بازگشت و ولایت خویش رفت سلطان به ارملک و آمد
از آنجا سلطان محمود نوشت که هرگز به ترک باز نروید و این شرط
یک مرد است پس که من بعد از این حال محال را خاطر خود نه بدیدم
هرگاه از کباب عزیز یک کلمه بگوید باید این شرط را متوجه مدد است
بیشتر احتیاج به قیامت از آنجا که سلطان محمود غلی از بنی ولایت کن
دست کشید بعد از آن در سده ثمان و ستین و ثمان غایب سلطان به بنی غز
سلطان را از آن کجین یعنی جوهر در ولایت نیکو بقلید و در سده ش
ستین و ثمان غایب سلطان کوه باز به رفت انگیز کشید و فتح آن قلع خود
دیده و از آنجا بازگشت بعد از آن در سده سیمین و ثمان غایب شکار
الکاف از کجین سوخت و در راه به ارملک بن النعمان و غز و بلاد
از سبب آدم سلج و از سلطان را بنی کشید که غز و شین
ش مدت جان و عمارت ملک و ملک بجای و عهد ملک حکم شد که
بزرگ و بهر جا رفته باشد گرفت یا نه ملک کان و ملک حاجی شخص
نادر به ارملک را سبب که دزد و دزد نشکر ی اورا از روی
کلاه غریب برین راهی که دزد که پیش سلطان او را کشید که این کلاه از ما
در این سده به ارملک می کنایست نه تیش سلطان شمار باشد
محمود بعد از این در دنیا به التماس و خلاص خواهد کرد آن دزدان
و از آن راه از سبب که بی پیش سلطان آمده اقرار کردند سلطان بجان
وقت به روزگار و دزد به پیشه روز حقیقت جان سپرد

محمد سلطان گفت که این دو تخته که کردار دو سلطان را ناحق گشتن و از
الحال که در قضا علی بنای اینها را کشیم فردا قیامت بخدای بن العزت
چو آب که کشیم سلطان حکم کرد تا این چنین دو امیر عماد دولت را و یک
نصف را به قضا صواب نداده ملک بهادار ملک را بختاب عیاد الملک مخاطب
ساختم و به منصب وزارت برافرازد و بعد آن در سینه ای که زمین
و ثمنی که بکشید و نقد که مار سواد می فرمود
از این پس در نمودن بعد نه به آن دیار و باز لشکر فرستاد و در یک بار
و چون وزیر این سندن از راهی که مذکور شد که گاه و بگاه می فرستاد و در
به فتح آن دیار و طغیان قهرن بتایید ملک بسیار و مسلمانان را و درگاه
از تکلیف سلطان غارت شد و شمارا قتلان این را و با قتلان آنرا چنین رفت
گفتند که در عصر سلطان محمود پیکره را و مذکور شد که در کار و جوهر گشت
شکری می نمود و از باد شاه خرات به ملائکه دست و بر خود قمار می کشید
بسیب انداخته قمار که اسیر به فلک کشید و کمند اندیشه بر باد شد
بجرات بلکه به نیو شتر سینه مع قلع جوهر که دیوار و صراطی است سکا بر
ملائه و ملای را و نوده و نسل را تیت سور نه درخت لغزین خود و شست و شست
که کبیا دست ملک زمین و خلاصه ملک او و خانه او و کوه او و آب او
مردم برای خود از اهل غلام محکم ساخته یا عروفت قدرت عیار بر سر دیار و در
میدار سواد از خشت بران برای امتحان کشیده به عیار جاری او بر کوه قلع
آمده چه آنچه از جنس غلات را و آنچه از جنس درختان را و در و در و در و در

محمد سلطان

مرد

نصفی

سورتمه کرد و اگر متوج به دوری نزد از بنادر مسعود در آن مکتب میفرست
ایمان انده الحال همان سورتمه است که در آنجا که میاید بش خیر و امان
تا دیده از راه برسیک و نه دوازده شینه آن پیش از این در آن سپهر دیده شد
بوم عقابان در زمان بدو که در آن سورتمه آن دیار پیش از این
در یارش همه مطبوعه آن و غیر آن سافرا نش از قسم یک یان و بخار و شمشیر
با و خردشان در و پیشان عیالانش منسوب آید اند و جایگزین از آنست
دری بر سپاهیان نش که گشتی تپه بندی شست و در یارش بر مسند
و ای محاصل در آنست با حدیث این حال و بیت این کمال بی استغفار

مترادف
خواب انجا که

و تمام است که در یک سال چه کسی صاحب آن معلوم حکام آن مقام و ایزاد
شعر علی درین محل مناسب افتاد و آن نیست

پیشتر که خود را بر این سال متر بود و شقت اسال صد برابر
و هم حال دیگر که در این گذرد و درین و بار نماز و آدمی داری
از این سال درین محل حکومت اولی قبال کنجانی ندارد و قبال سفایت
بار می آید ملک بکلیه خویش ترخت نمکنند

و حق

سعدی که کسی را نمک میخوردی القصه فرخیان ولایت سورتمه دایما
تا از این اطراف بر اینجا که میخورد و در آن نش و در آن میخورد
بر من ازین سلطان اندامانی شتر آمد و قصه تخیر و ولایت سورتمه
و فتح قلع و دولت نمود و در چون حصول مقصود در منست و در مقصود
و در تاخت و تاراج کرد و در کشتن ازین جهت سلطان شتر و در آن

و بافت

فخ قلمه گوناوار و حصار بود بکر و تیغ و لاسین سوزنده و دل داشت اما اگر بنگار
تنگ و او در گزشت اذ و **تخت خلیل** و محفل مهر و آفرینامه و در سبزه
و سبزه جان و قناریه بعد از استخاره بر تیغ کن و فکله ناز و عذبت
شادمانه بر

دفع

همه در کین بنشیند از در خاک بوسه
روان گشت و در سبزه و آفرینامه
نومین شد و لشکر بود و با بونج
سلج بوش و بون کوه و پست ماه
همی رفت با بنگار و سبزه
گر نیست بر چنین کاف و کین
همین شد بتایید لطف که
بکر نارسد و ان اظم رسید
شده و اوچ او بنزد آمد و هر
زودی اسبانش را چل و شک
او زود بود با یکب تر
او تن بر او جمله ثابت شد
مرد و واقع شده است اما جانب شمال و پست بود که در آنجا
جانب بقیع و در او ۱۱ دارد و در او ۱۱ در او ۱۱ در او ۱۱

در آنجا

اما جانب شمال و پست و در میان این دو جهت بشتیک که راه است

[illegible]

[illegible]

ایمانی و دینی امور

[illegible]

پادشاهی سلطان منت شد سلطان آن روز این پادشاهان کشید چنان در
 به نیت و سبقتی خبر رسید که سلطان محمد و خلی و فغان یافت بهر طایفه او
 سلطان غیاث الدین به نیت نشست بعضی او عرض کردند که بعد از وفات
 این پناه احمد است و سلطان محمد و خلی به نیت تیسر و لا یت بکرات اقدام
 نرزه بود و الحال اگر سلطان محمد تیسر و لا یت ماله نماید با سلطان وجود است
 سهر آید سلطان گفت که این از سلطان فی بسیار بعد است از طایفه و سبقت
 سلطان محمد در حیات او و هر در غایت از بعد آن در سینه اربع و این
 و نمایان باز سلطان لشکر به سورتده فرستاد تا این امر و نیت خود در غایت
 کرد و بار سده از مور تده فرستاد تا این امر و نیت خود در غایت
 خلی و فغان یافت بهر طایفه او و سبقتی خبر رسید که سلطان محمد و خلی و فغان یافت
 از اجتماع این خبر را و سبقتی خبر رسید که سلطان محمد و خلی و فغان یافت
 کرد که هر چه میخواستی که سلطان در زمانید بزرگ منت بکام خود نماید و است تا یکی دارد
 علی اصدار جرم در استیصال مطیع خود و جرم را باید گویند سلطان گفت که ام جرم
 برابر کند شد اگر این خواهی که خود را حید بگو و از سر صدق سلطان شود تا و گذشت
 از هر چه با اتفاق دیگر تو مسلم درم و لا و از روز و روزه بر تو بی برادر چون
 را و سبقتی خبر رسید که سلطان محمد و خلی و فغان یافت بهر طایفه او و سبقتی خبر رسید
 ملازمت سلطان بود و کلا و اگر از قریب بسیار جمع آورد و غلبه را این طایفه
 روزی که سلطان بدین کرده رسیده کفار مثل مور و غنای از غلبه و کوه و شهر و آفتاب
 به جنگ بر سر آمد بعد از جدال بسیار و بزرگیت نهاد و خود را با لایق قتل شد و سبقتی خبر رسید

که از وجود دارد

10-11-1944

در بیان...

بدین آیتان فرمود را و مندیست از قلعه فرود آمد و بنویسند بی مغرب
 سلطان کلمه نوشتن بر من نمود و فی الحال خوانده و خود را از آتش غضب
 سلطان که مانند آتشش فروخته بود باز بداند از آن را و گفت که شش زن
 و ملاقات شاه شمس الدین بخاری که در تاجیکت قبسه او نهاده اند از
 من رجوع نماید سلام آورده بود ای ال از توجه سلطان بشرف اقرار باشد
 نیز شرف شد اما بیکو سید هرگاه که کمال و سلطنت خویش بیکدیگر
 از راه دیگر است آنچه صفت بهادرشاهی ذکر کرده است اما از نفا
 بکرات جب توحید سلطان در هر برتبه اخیر برای فتح کمال مسکو و برکت
 ذکر شده و آن اینست که بیل بخاری از راه اندک که صل و عقد دولت
 بهست او بوده از راه برگشت بهیست که آن آید که کور زنی است
 نام که در آن عصر و حسن و جمال عدم المثال متولد افتاد بود
 بچه آفتاب و بنی سکه بعلل سر و مندی باری سینه
 بخون پس بران فرود بچند سرانسته با کرده غنایب رنگسین
 روزی دو او مندی یک آفتاب جانش را بدیده به صد جان عاشق کف
 کردید عاقبت الامر بچند بسیار دست سی بر دامن و حالش رسید
 و جانب فرانش کشید این قیامت را شور او شنید
 گرفت آتش چشم و روی غم سرش خواست کردن جوهر را و نیم
 اما چون تمیز قدرتش بر ذوق عزت شکست رای کار بر می آمد بدین شیوه
 از اتفاق را بدست جبار بر رخ دلاست را به تبار و حق جان بود که بعد

نمود

طهار چای بی و دسوی عرض کرد که آذوقی لغو نه و بکسکی آورد و صبح
از خیم شود و آرد و ده جایی آذوقی و از اینها کسیر حل و عقد میست
روی و اشته برای او به و گفتند چرا نه او شروع در بهبوط آذوقی بود
و نهانی کس خدمت سلطان نرسند که غلو نه و آذوقی نموده شد
اگر درین وقت بیفتد عزم فتح نماید این عقد با ساقی بی کشا سلطان
نوش ای نوبه همان زمان است و حوته کویا و نه بر آرد و بکلی متواثر و
مشت به قنات و جد از قلمه را دست آورد و اندام به قنات ای ای
سبب ایضا و اسلام را و نه ایضا ایضا و نه ایضا و نه ایضا و نه ایضا
قد فرود آمده و از خدمت سلطان نود و سه سالان او را همراه باجه آباد آورد و در
بازار رسول و که نه ایضا و نه ایضا و نه ایضا و نه ایضا و نه ایضا
و یک که پیش در بارش است و غیل و آدم به سبیل و نه ایضا و نه ایضا
خدا را که امیر است و نه ایضا و نه ایضا و نه ایضا و نه ایضا و نه ایضا
که نوکر ستمده و نه ایضا و نه ایضا و نه ایضا و نه ایضا و نه ایضا
و نه ایضا و نه ایضا و نه ایضا و نه ایضا و نه ایضا و نه ایضا
میرساند گفت باری مدد است ایشان کم رفت و طارست و نه ایضا و نه ایضا
به چشم او بر لای میاید که ایشان ادعا گفت ای که در مسلمانان شما میبینید
بمن و نه ایضا و نه ایضا و نه ایضا و نه ایضا و نه ایضا و نه ایضا
مخود حق خالی از دولت و دیدار فیض آثار الهی و نه ایضا و نه ایضا
مست و نه ایضا و نه ایضا و نه ایضا و نه ایضا و نه ایضا و نه ایضا

خاتم و اصل خود جنگ شک و گاه به تیر و تونک با پای تلخیکه در غار و
 است مدید سلطان بسی و اجتهاد نمود در پنج عشق نکست سلطان بخت این
 شد خدای و بد خان و در هر که در علم جزئی نظیر بود و در آن اوان که منصب
 وزارت داد برادر آید با آنکه و اگر میداد بود نوشت که در بسی و استقامت تو میرود
 اما هنوز افست حاج باب فتح فریب احمد بلر می در آید و ازین جانب تر داد
 ایست که با عروس فتح در کمال کبر و با هر که شهادت غیر خداوند خان در
 جواب نوشت که طرح حصار و مورچه چاک که از هر نامدار تعیین فرموده اند بسیار
 ایشان تخت بر نهاده فرستاده سلطان بختان کرد خان مکره ام را بجای که رفت
 اسماء بود نوشته خد مت سلفان فرستاد در برنده نوشت کرد که غایب نویل
 با من طرز خرنمید و فلان روز تحت برنج فک کمار نه انشا الله تعالی فتح
 خواهد شد سلطان بر نوشته خان عمل نمود حق عالی جان روز سه و چهار
 فتح میر خواهد شد سلطان به نوشته خان عمل نمود حق تعالی جان روز
 سه و باب فتح بر نامه تو میر سلطان کشته چنانچه عادی شاهنواز از آن
 خبر میداد

کفایت پاک کسب و دین	چو سپهر گیار نو چیده آید
بختان فخر را نخل حصد کشد	در فتح جهان غلبه امده
شده آرد در عرصه هر دیار	در مقام کفر بر شمشیر
بهان کرد پاک از بت و بت پر	بتاب و بت پرش آفرینست
چرخ شریعت در سر پا فروخت	به حوشم نیست آن فتح کی

[illegible]

که بر خیزد و بود و سلطان بعد از چند روز حکمت تمام مشورت و مصلحت
فرموده را داد از عهد این خدمت نیز پسندیده و برآمد بعد از چند روز
مقامش شد خدمت استیفا نیز به و چه مستوفای کار آورد و از چهار بند
رو به وزارت سلطان منسوب گشت و منصب برای همان سال بود
که داشت بانی ملک میسر میکردند و آن می و طافان بعد موقت به
است اقصی سلطان برای منبذ ولایت منصوب برود و نیز از خراسان
کرد ملک بهاء الملک الخا طرب اتحاد الملک را قیامه سونیکه که
و ملک مبارک توام الملک با تمام کرده و تو نیز نموده و تاج خان
ساز را قیامه موضع نو که که کنار است و سونیکه را قیامه است
از انحصار تنهاجات را می یک دست از سونیکه از داشت و در
نست و سونیکه و سونیکه را و سونیکه را و سونیکه را و سونیکه را
کرد و سونیکه را و سونیکه را و سونیکه را و سونیکه را و سونیکه را
آورده بود و سونیکه را و سونیکه را و سونیکه را و سونیکه را و سونیکه را
آورده و سونیکه را و سونیکه را و سونیکه را و سونیکه را و سونیکه را
زمین امان و سونیکه را و سونیکه را و سونیکه را و سونیکه را و سونیکه را
باز و سونیکه را و سونیکه را و سونیکه را و سونیکه را و سونیکه را
در آن سونیکه را و سونیکه را و سونیکه را و سونیکه را و سونیکه را
و در بعضی کم از یاد و سونیکه را و سونیکه را و سونیکه را و سونیکه را
نیز از ملک و سونیکه را و سونیکه را و سونیکه را و سونیکه را و سونیکه را

و سونیکه را

شورم

و سونیکه را

کتاب قطب المصیبه بود و در بین ایران حاکم است که سوره و سوره و غیره
باشند نیست و چنانچه هر از سوار پنج شده بودند پیش از رسیدن سلطان
تا آنکه خبر رسید بود و چنانچه بجای قلب آورده و مشغول و متوجه
بودند و چون نظر افروختند و شاه را در میان و بیای بود و در میان
فرماندها و در نیست اسلام و مسلمانی خود را شیوع آورده و انقدر عجز و
انگیزه و در رسیدن از سر قتل کشیدند و اگر نشت و گفت که
نظر نداشت اسلام در این احکام اسلامی که احکام و نبوت
خوبی که یکی از اینهاست که از راه از هر قبلی که می آمد می باشد
تا در حد از دست می آید و تا چون که پیاده آید و راه در و شل اسلام را
از علی و فرزند او که تقنین قبیله و کنجه آنها طو غاه و غنچه
بول نمود و غنچه او را که با بوسی سلطان مغرب شده همراه
را که به سعادت ایستاد و بگویند که که از سلطان ایشان را به علی
درین و در فهای مبتنی سپرده تا تقنین احکام اسلام نمایند بعد از آن
ایام معلوم احکام اسلام بجهتی از ایشان سعادت دست به یار
خود نمود و در پیشی و رفیقه اعلی دست داشت و شای شده
تر که یار و تبار خود بود و در خدمت سلطان ماند و هر که آمد و در
ایام استبدادی سپرد کرده به خطاب و مخاطب نشد باز در سنه
سی و هجدهمین و ثمانی به سلطان انگیز که در محنت معضدان خود است
سند قطب المصیبه فرمود که در میان و بیای بود و در میان

در کمال

در کمال

و اینها را زمین داران سبک نگاه می دارند و از خود می بختند و به فتح خود در آن
 و بیکه آنها را اینها داشته بجز آنکه خود و دو همدان سال فتح بکند و سبک کند
 و از خود و بخت آن فتح این را که در میان خود و بخت است و که اخصیاست
 ما هم همیشه شهر می سازد و در سال و کس که ششست برده و ما هم می سازد
 شده بود و آنها قادر بر آهشتیهای در آن سال می سازد و در خود می سازد و بار
 اسیر کرده است و در هر دو سال را با و پس به سال آورده و در هر دو سال را
 با اموال گشتی می سازد و آهشتیها به حد شکست و بخت خود را به بار می سازد
 رساند بگویند که فرزندان خود را در سال بورد بیاورده و می توانست
 و ملا آن توانی شود که هر دو را یک مرتبه برکت می سازد و بخت می سازد
 علی طریق می سازد و بخت یک بهر را برکت می سازد و بخت می سازد و بخت
 بعد مرده می سازد و بخت می سازد و بخت می سازد و بخت می سازد
 بهین طریق در چند روز می سازد و بخت می سازد و بخت می سازد
 با در دل چشم که این نظم می سازد و بخت می سازد و بخت می سازد
 از فریاد ملا بر آید سلطان می سازد و بخت می سازد و بخت می سازد
 که ششست را با حد می سازد و بخت می سازد و بخت می سازد و بخت می سازد
 از او فتح که مشهورترین معجزه است و هر چه می سازد و بخت می سازد
 بس که غلبه می سازد و بخت می سازد و بخت می سازد و بخت می سازد
 تعریف می سازد و بخت می سازد و بخت می سازد و بخت می سازد
 انشا که چنین واقع شود و در خود می سازد و بخت می سازد و بخت می سازد

و اینها را زمین داران سبک نگاه می دارند و از خود می بختند و به فتح خود در آن

و اینها را زمین داران سبک نگاه می دارند و از خود می بختند و به فتح خود در آن

[illegible][illegible]

52

20

100

10

1990

[Illegible handwritten signature]

1990



1990

پنهان

در آن گشتی های تنگ آن خاکشام بر تپین فرمود تا جاقه عزت
نموده بیعت آوردند سلطان بالای خانه ها آواز می دادند از این
و بنگانه را و بر آن میگردید و بهتار... می شکسته سلطان و کاهنگ
اگر در زبان خود و شای باری قتل کشد و اهل نسا که در جوار خود
چیت میگویند که چیت بسیار از قتل و مروری آباد و قتل
افتاد و چندگاه آنجا بوده مسجد بنا کرده آفاق بسیار جمع نموده و مدتی
که به خطاب فرستاد ملک می غلب بود سنگو دار و ولایت جاکت و آوار
نموده و در آن کوچه ترغیب آورد و فتح بکلت در جزیره رسیده و در کوه
نشان و سبعین و نمازگاه و اتم شد در قتل صبح با شمشیر
جزیره فتح شد و در فتح این محضر من سبی بازوی سلطان خود
نشان است و بعد از این سال دوم که سینه نمایان و نمازگاه
فرمان اول بدو الا تقیای خوب باری بسید محمد شاه عالم از طبع
سید پیران الی معنای قتل کس نمی باشد و کالی میا و دوزی رحمت
فرمودند تا به نسا که در آن لوطا خیز مستعد میگرد و در عمارت آن احوال و
نیز الفضا سلطان روز جمعه سیزدهم جاری الاول است
یا عرفت و کتایب اتفاق جان روز نماز گاه گشتی سوار تانسیه احمد
بکلت اسد بهمین شکار نموده بود و بهمین بگو و اگر قتل نموده از غیر کرده
آورد و سلطان هر که احمد و ازش بسیار نمود و حکم کرد تا مولانا
خود هم قندی از احمد آباد آمد و از آن فرمود که بهمین

[illegible]

جای نماند

از مویان سگاد بر عرض رسایند که بعد از بر ز سال سلطان به دیه و اقبال
مقدم کرد و کمال بود و نیست بهمت دار القدر منبر بود و سبب توقف
بر مکر و بی خبر حقیقت و با عیض غرضان خاطر در یافت و کین اعلی تر بود نظر
مقدم شد و اهل لشکر به شایق دیدار از زمان جای شادی و خرمیست و بخی
حال و طی سلطان فرمود و بحسب علی مروست و آن آفریده و آنرا بخت به دست
آمد و اندک دوسه روز سپهر بجز این تو خواهر کند و از دیدار دست به دست
نمود و هرگز در دنیا که دارد اما آنکه بدیده شد و دست به دست و امانی با اصل
رفت و اقامت از جهان فانی مقام جاودانی گشاید و از غنای و غنای
و عیال آنها نگردد و او طفلی به شکل جوان آفرید و نمود و بشهر رفت و آنرا
و قدرت مشغول شدن از مروست و او است و او است

سایه اندام

روحانی

بخی او را احسن نامیکه و دیگر و
چو مضمونی به رو آفرید و در کمال
لاکرمخت دیگران بخی عیسی

میکنید حد درین و آن قاضی نجم الدین حاکم سترع شرافت احمد بابا
و با یکبار وقت سلطان آه در ناگوشید و وقت قاضی اگر چه بر تابناک

سرد

است اما از آنها باید پرسید که در زمان آنها بدیده شد و دست به دست
اگر درین جهان بجا و مقام جوین می بود چه مقدار از دست از اهل لشکر بود
می آمد درین سفر خرمی گشاید و این فتح دیده شد و آنکه به جهان
سلطان در شهر عظم احمد بابا و آنکه به دست به دست و در زمان المباد که راه آفرید

سید

بهست جابا نیز اگر کشید چون موفق مورانی من اجل تنگ سپاهانی که
 ساحل آب و بندری واقع است رسید اقامت نمود و در آنجا افواج
 قاهره را باجاست داشت و تاراج الایست معنائی است چون نیز تخمین نفد
 لشکر است و تاراج اطراف که در یک کسبه چون نیز می باشد که رسید
 که سلطان دین در بخت بهست و در غرض محظوظ نمود و در رسم
 بر تکیه ای که از آنجا که در آنجا بود بعد بصورت مسطوی و منوج بود و هر چه
 بهر شکار در آن حدود نمود و در آنجا آبادت یافت می شود و از آنجا که
 به بنا می شود که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که
 بود و افغانی بودی لشکر افغان یکبار در حصار بازرگ که در دوازده کیلومتر
 اندازد ما این خوب و در شرقی و اوقات بهشتی که در آنجا که در آنجا که
 قلع را در حصار نمایند فرمود که افغانی که در آنجا که در آنجا که در آنجا که
 بهنا شهر که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که
 فرمود و قلع عالی بهر پیشته معروف بود و آن بنا که در آنجا که در آنجا که
 و در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که
 بهر شهر که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که

در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که

در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که

در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که

در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که
 در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که
 در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که
 در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که

او دلیل به مبارکی آن شهریه است که خوشش کرده حضرت سید بهار که شهادت
نکر منابت سید بهار و قاری و که سلطان محمود شید و سلطان احمد زاهد
ایران و ابدی است از آن بعد قالی القصر چون در سبزه حسن و نازنین و ناز
نقدان عزیمت جو که که بود احمد شاه که بهر آمدن سلطان بود و از آن
که داشت و خداوند خان و ایالتی شاهزاده و مقر سنانست چون لشکر
و ایلی سلطان متاری بود و بعضی تنگنایان حسد او نه خاندان را برین
که احمد شاه ابروخت اجلاس نموده نسبت به سلطان اندیش غریب است
علاء الدین که سید خاص بود و ایلان اندیشه ایشان بود و غلبه که ای
مشغول شود عاقبت از آن سلطان ازین حال خبر دادند و سلطان به
ما احمد آباد آمدند و از آن دو و عثمان و در راه پیشه سیدی که خوار است
و در سبزه و نازنین و نازیب و در مقام ایلانست که ای سلطان
چاچایر اساک بادران واقع شد ملک سدا خاصه نین سلطان که در
تتانه و منع در ایلی الموم بر سول با دود و دست تاراج بود و سید
کشته چون غریبه فاعله چاچایر رسید اول چاچای را چه چاچایر
قادر فرود آمد و توجه جنگ شد ملک مذکور جنگ بر داشت که عاقبت از
یافت اکثر مران او بر جثه دست رسیدند و دلیل زنده و سلطان
و سید اساک و ایلان فاعله که همراه ملک به ندرت تمام بر تل تاراج رفت
از اساک این خبر سلطان بر نرسید و درم تخر فاعله چاچایر به طریق شوم
در غناط مبارکش نشنست

ساکنان مسکات تاریخ و آثار و باجاری و سایر
چیزها را و است کنند که چون به قصد تخریب و
انگاری از ملک خود و به قصد بد و بد
پیشانی و از جانبی افراد و کدای خود را بخدمت سلطان فرستاد
تواریخ و اخبار بسیار خود هر چند و کلامی نمودند و بخدمت او آید و نام
بر وجه اول نیشاد و موافق میان ما و شما الحالی غیر از غنیمت و خیر و بر
که در کلام خود و کلامی بخدمت میران و شاهی و امیران و سایر
صورت که مشایخ را با خود و در اول ترک نماید و خلع و اسباب
و در مشایخ جنگ بند سلطان اقدح و خاسر و خود هر روز و صبح و شب
میان آشکارا و در چهار کفار و بدایم مقام میرفت چون خود
برین نیکو گشت سلطان و کلام باط خود است و کار این من جمع
آید و شروع در رتیب باط خود میگویند کلمه جوی یکبار شرفی
بجویند و در رتیب باط چهارمی بر و در اول بنای سور نام و در خود
به مشایخ سلطان بنیاد الدین بن خود و خلیف و مستاد و هر ضعیف و خود
در او و در اگر سلطان از من و بهوب جانانیر با د و ناعز ملک
و نمایند خرج به منزل یکست شک که هر شک نیست شک که بی بر است
بشکش تعلیم چون سلطان بنیاد الدین برین واقعه اطلاع یافت از
مند و کوی کرده به مقام علی که برسد و مند و واقع است نزول نموده
با استعداد لشکر مشغول است از اجتماع این خبر سلطان محمدی در ملک و بعضی

حواله نمودن خود بصوب سمنان و تنویر شد بکون جنوب و به قصبه رسود که در دهستان
دیگر است و اقامت نمود در آنجا فرمود سفیان فیات الدین فی عاقبت او
برده بر سینم بیک شمشیر بزمیت نمود و آن این بود که علما و خط و کتابت
سرازم را جلییده است بنمایند و آنکه که سنان محمود قلعه خانی در راجه دام
و دیوچه جانبا بزرگ است و درین باب شما چه میفرمایید و جواب
فوق لفظ و المعنی گفتند که بپادشاه اسلام این باب درین نظر بجا
است و نباید سلطان نجاست الله سایه که به او اقرار و بیعت است
محمد و رحمت فرمود و بجا نیاید آمد و اول نیای از که گفت و پرسید
درین فرصت سابط این ترتیب یافتند چون که در کتار شکر
بید کردند و در آن خود را طمأنینه میبایست نمود و آنرا به جنگ پیوستند
بیکو بید و آنکشت سینه را از راه اول بجای و دو کمر می وزیر و آنکه نمی
در داشتند که مدت سلطان آوردند سلطان را چهره او را بطنها و حماله
کرد و مکتوبه درین مجلس به بند اول بتائی را تحلیف هم تو این داد
به پادشاهی نمودند و انشائی کرد و بدین پنج ماه چون انهای او صدر است تمام
بجز وقت پیش سلطان آوردند سلطان تحلیف است تمام کرد و قول
نمود عاقبت الامر حکم علما و قضایا سرش بریدند و او پیش و دیگر
وزیر را در محلی که زیر دار آورده اند یکدیگر در شمشیر دست بیک گرفت
و بر شیخ بن بکر که از جمله عزمان سلطان به دادند بیک ضرب
کار او را تا فرساختند آخر الامر او را نیز به جهنم فرستادند و بیک میکشیدند

الکسیر

از هیچ قریه اول تناسلی دو دهنه و یک پیرانه بود چون آنگاه که
سلطان آوردند دخترانش را در برهم فرستادند و پیرانه را بر سر
سیف ملک دادند و درجه و تزیینت ملک نشود تا به وقت ملک
در زمان مسعود بن طغرل شود و اما را از اندام با پای خطیب خلق ملک
مخاطب شد و یکی از امرای بزرگش الفقه سنج قلعه جویند بیچاره
در دهنه و بی فکری و سه قلع و کاه نماید و قلع یافت بیانی از نظم
آفتاب بر ستار و دیگر دو و از لغو زنی قعد نیز الفقه ساجد تر آب
سواهی جانها نیز یافت خوشتر بایشت خود ساخت از آن
شهر بن افیم و بهب بخت سکنی محمد آوا گشت سجد عالی در آن ی
که در حصار جهان سپاه بنا فرمود و از او و سواد کرد و قال سرکار
برای خواهرش علی محمود کرد و از سر سنجین و کاه نماید و از
بهر طری باغات جنت آیت انداخت در آن شهر مقدس
نویز سبب و نیت یافت که ایل گزات نقش احمد آباد و سنجین
بی مشتند و اتفاق استند برین که مثل محمد آباد جانی فرستاد
و در آن است موج و نیست ملک بر روی زمین نخواهد بود شهری معماران
عمارت عالی و فضا پیشین شرح از که در است خالی موطن که برین
و مسکن حواریان جهان با غاشش پرازد کلهای بو قلمون و میرا
سودنا کون از آن جدا نیست که از بوی گلشن مولی یار آمد و از ای که بر شما
در دهر ایشیا شاید نبات با آن سبک ولی از شکست سلطان

بعد از خیراه

[illegible]

[illegible]

سلطان عایشان نمود و اندوالات پیش ازین اکثر ساده و فکیده بوده اند چنانچه هر
دشمنی که نسبت به سیه پهلای داشت دخت و من گرفته نمی نمودند و دست
مندی که در حین توجه و از دست سلطان ترتیب بکشد و پیش ازین بود که
سوت را بید و در دست تیاره بر کرده بالای دما پارچه است و خیمه و چادر
سلطان آورده و پیش از آنکه راند سلطان بنده بود و چه حضرت گفت بهای می آید و
سلطان تسبیح کرده پیش رفت و آتش در موش و طین من گوی ز نسبت که بر سان
نمایند ای دلای شوهر شاهی و اگر ملک تو بر می سلطان بگیرم تا بشیر ادوی بسیار
شود سلطان بنده کرده و گوشت خور که در دست هفت سال بسوزانده است و
نمایند است و خود و سلطان خوش بجان و تعالی محسن برای آرایش خانی
بود و آن سلطان بنده بود که هیچ فروی از هیچ روزی باری و آزاری بر خاطر نه
چنانچه در بی بی و سیه پهلای با دو و موش و بی بایان و حصول امور و خوا و این
نوع محمدی و در حق دین احمدی صلی الله علیه و آله و سلم بر توبه بود که چنانچه قدرت آن
که از جاده مخرج شریف سرزمینی بنجاء نماید زیرا که با و شاه خود مقیم بشود و مخرج شریف
در موش و بنجاء نماید زیرا که با و شاه خود مقیم بشود و مخرج شریف
و آنس طریقت تا حکم محل محمود و قلعه است که در گری برانی مخرج شکاف ساخته
بخودت سلطان می آورد و در و شریف پناه نامی نعم الدین که منسوب به منصب
شاه محمد امیر آباد پیش آمد چون نطقه می بر باب اقدام رسید این حضرت
که است کف در باب سلطان بنده نمود و پاره متقاضیان دوده آورده و زندانی گرفته
و در بار و در و جواهرش تمام شده و به بخاک کبان گردیده و خاک بر سر کرده

موردی و این
و در این
کتاب است و

مورد

مورد

مورد

روایه گشتان چش سلطان آمد و عرض کرد که بدست جناب است که منسوب الحکامه حضرت
ترجمه باب اوقات حرف کرده بودم امروز که بخیر است می آید و قاضی محمد الدین
که گرفته چندی بنام و با و کرد سلطان هم نزد بعد از آنکه بر دست و در غایت شریعت
کشتن پی بر روی بر سر که ی جمهوری عیسی درخت کن که بدست در دست که با و بر
برای معروف میکند بر رسول آباد فرشته بر میان بجله یعنی شاه عالم امروزه با یک
که نشان جوهره شمشیری به ششده هشتاد و دو می نماید بر منقوش بر قاضی رسید قاضی
روایات حرمت لباس بر روی و سراج سرد و در زیر کتب و کتب بر آورده بر گانه ای
تخسیر نمود و در دستار خود نهاد و بخیال آنکه این روایات را ایشان نایم بیا
نمود عالم ندیدیم تا به جواب میفرماید و از جمیع قاضی متوجه رسول آباد شد و در زیر که خیر
همه ملاقات بخیرت ایشان ممکن نبود شمشیر و از اخلق از و اگر خیرت از رحمت غیا
شعوان معتمدی بودند و از جمیع حکم شریف علی طایفه بار رسیده اند و بدست قاضی
دار شد و بر طالبان دین و مریدان و قاضی می گشت و در مدراج روز چهارشنبه
نیز اظهار حاجات نمود و بنوعی از حضرت بر او دینی و دنیاوی بید رسید تا نماز
عصرین معالایه شد بعد از آن صلوٰه و تحبیه و خلوت اشرف می بردند و جمیع
آنرا که در شاه وقت بر روی آمد باز نمی یافت اقصیه چون قاضی بدر بار رسیدند
بنون چشمه قاضی بر قاضی از حضرت افاضاد جان بر قاضی متغیر شد شهادت و تحبیه الطفا
داشت قاضی با ویت قاضی در وصف شهادت شد و در و کبری پسر از حضرت
که میسر کرد و تا آنروز جزیره کلا و از کلا هم سنباده پوشیده بود و بر سر دست
قاضی این چه کاغذ است که بر دستا و در قاضی کاغذ بر آورده بدست بر آید

[illegible]

در این مکتب از پیش از این در محفل مسجد شریفی منواعتی بحسب خود منسجی باین منسجی آن
مکتب که گرفته بود و در این مکتب در پشت و کتف این توان و دست فرو گرفت
غوغای زناست بحسب منواعتی که در این توان منسجی صوفیان بود نهاد و بعد از این
مکتب در این مکتب و جانشین و از دستش افتاد و تواجد در آن مکتب و در قفس و در
افتاد و بی شوکت و خوار و خجسته نه چند است که در تحریر بر آید درین مختصر و نه در
بر او یافت القصه در سینه احدی و تسعین و ثمانی و شصت و هشتاد و احوال آن مکتب
نمود و ساحت این مکتب مستطقی بود و در پندگاه هفت آنجاسی بود و خشت در
بهر اید و شریفی آن بود و در سینه اثنی و تسعین و ثمانی و بیست و هشتاد و احوال آن مکتب
چون قصه و نه که در سینه و در اثنی و تسعین و ثمانی و بیست و هشتاد و احوال آن مکتب
سور و در این مکتب و در سینه و در اثنی و تسعین و ثمانی و بیست و هشتاد و احوال آن مکتب
فرو و در این مکتب و در سینه و در اثنی و تسعین و ثمانی و بیست و هشتاد و احوال آن مکتب
که از ولایت عراق و خراسان و سیستان و بلخ و هندوستان و بنیست که در
سرکار سلطانیه و اقبال و خاتم و چون بیای که در سینه و در اثنی و تسعین و ثمانی و بیست و هشتاد و احوال آن مکتب
را از مکتب گرفته حتی که نامه بکشد و در مکتب داشت و در مکتب را غیر از مکتب و باقی
دین پناه که بر بزم از بر سینه و در اثنی و تسعین و ثمانی و بیست و هشتاد و احوال آن مکتب
نوشته طلبی و تجر و نه و نه حکم کرد که این مکتب را به بود اگر آن مکتب و باقی
سپه و سی و ستونیم گرفت و در آورده و بحضور سلطان مشهوره بود اگر آن مکتب و باقی
مکتب و باقی و سی و ستونیم گرفت و در آورده و بحضور سلطان مشهوره بود اگر آن مکتب و باقی
مکتب و باقی و سی و ستونیم گرفت و در آورده و بحضور سلطان مشهوره بود اگر آن مکتب و باقی

[illegible]

1994

13.

تھا۔

در این بركات فخر و زيارت شد كه مردم بجای سجدی كه بر سر پا می نمودند و شکر
از تو می نمودند و تقوی تغییر شد كه در آن تو را ملك است كه بنده و بند
بر آنست كه بر سر پا می نمودند و تقوی تغییر شد كه در آن تو را ملك است كه بنده و بند
و تو كه بر سر پا می نمودند و تقوی تغییر شد كه در آن تو را ملك است كه بنده و بند
در آنست كه بر سر پا می نمودند و تقوی تغییر شد كه در آن تو را ملك است كه بنده و بند
است كرات و مراتب او مانده و از دست عفو سلطان محمود و بی باور
خدا می بخشید و حقوق خودت مقتضی آنست كه پیش از آنكه اشكر سلطان بر سر پا می نمودند
ما پیش از آنكه اشكر سلطان بر سر پا می نمودند و تقوی تغییر شد كه در آن تو را ملك است كه بنده و بند
وقت از زاریه تا آخر چه برای بدست آوردن آنست كه بعد از آنكه اشكر سلطان بر سر پا می نمودند
در وقت از زاریه تا آخر چه برای بدست آوردن آنست كه بعد از آنكه اشكر سلطان بر سر پا می نمودند
معه از آنكه اشكر سلطان بر سر پا می نمودند و تقوی تغییر شد كه در آن تو را ملك است كه بنده و بند
ما رسید و تقدیر این خدمت اگر تقدیر می رود از آن زمان خست سوارانیت چه
تمام شد كه در آنست كه بعد از آنكه اشكر سلطان بر سر پا می نمودند و تقوی تغییر شد كه در آن تو را ملك است كه بنده و بند
بما در زنده بدست آمد سر شکر خدا کرده پیش سلطان محمود و بی باور و نه سلطان
و اقوام بعد از آن محمود و دشت سلطان فوج خود را علیه هندان در سنده و
و نماز به صورت عصبه مو را سپه شکر کشید بجهت آنكه از آن زمان خست سوارانیت چه
مو را سپه عصبه مو را سپه شکر کشید بجهت آنكه از آن زمان خست سوارانیت چه
عقب کار بسته که در جوار کوستان قصبه نواده و از قواست نیت و زاریه تا آخر
سلطان غیاث الدین خلجی رفت سلطان غیاث الدین خلجی رفت سلطان غیاث الدین خلجی رفت

[illegible]

[illegible]

Urging

19

10

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

جوانی و جوانی

Journal of Management Studies, 36(7), 809-826.

[illegible]

[illegible]

١٤

1

1

1. *De la*
 2. *De la*
 3. *De la*
 4. *De la*
 5. *De la*
 6. *De la*
 7. *De la*
 8. *De la*
 9. *De la*
 10. *De la*
 11. *De la*
 12. *De la*
 13. *De la*
 14. *De la*
 15. *De la*
 16. *De la*
 17. *De la*
 18. *De la*
 19. *De la*
 20. *De la*
 21. *De la*
 22. *De la*
 23. *De la*
 24. *De la*
 25. *De la*
 26. *De la*
 27. *De la*
 28. *De la*
 29. *De la*
 30. *De la*
 31. *De la*
 32. *De la*
 33. *De la*
 34. *De la*
 35. *De la*
 36. *De la*
 37. *De la*
 38. *De la*
 39. *De la*
 40. *De la*
 41. *De la*
 42. *De la*
 43. *De la*
 44. *De la*
 45. *De la*
 46. *De la*
 47. *De la*
 48. *De la*
 49. *De la*
 50. *De la*
 51. *De la*
 52. *De la*
 53. *De la*
 54. *De la*
 55. *De la*
 56. *De la*
 57. *De la*
 58. *De la*
 59. *De la*
 60. *De la*
 61. *De la*
 62. *De la*
 63. *De la*
 64. *De la*
 65. *De la*
 66. *De la*
 67. *De la*
 68. *De la*
 69. *De la*
 70. *De la*
 71. *De la*
 72. *De la*
 73. *De la*
 74. *De la*
 75. *De la*
 76. *De la*
 77. *De la*
 78. *De la*
 79. *De la*
 80. *De la*
 81. *De la*
 82. *De la*
 83. *De la*
 84. *De la*
 85. *De la*
 86. *De la*
 87. *De la*
 88. *De la*
 89. *De la*
 90. *De la*
 91. *De la*
 92. *De la*
 93. *De la*
 94. *De la*
 95. *De la*
 96. *De la*
 97. *De la*
 98. *De la*
 99. *De la*
 100. *De la*



;

5

1

1

[illegible]

[Faint handwritten signature or stamp]

[illegible]

1992

[illegible]

41

— 22 —

3

[illegible]

[illegible][illegible]

[illegible]

[The page contains faint, illegible markings or bleed-through from the reverse side.]

1990

[illegible]

[illegible]

[illegible]

1992

[illegible]

[illegible]

100-443887-100

پیشہ جو کہ فیصدہ نامزد ہو، اس پر ہر شخص کو حق ہو کہ اس پر

Revised: 10/10/2013

شماره پنجم - شماره مسلسل ۱۰۰

[Illegible handwritten signature]

وہ سب کا دل دھڑکا اور وہ سب نے اس کی طرف دیکھ کر ہنس پڑے۔

[illegible]

مجلس شورای اسلامی

سید محمد علی بن ابی طالب علیه السلام

سید محمد باقر میرزا، پسران و نوادگان و خدمتگاران و ملازمان و درویشانی که از او مرید گردیده اند

[illegible]

مکتبہ دارالعلوم دیوبند، دیوبند، پاکستان

میں نے اس کے ساتھ ساتھ ہی ایک اور چیز بھی یاد کی۔

الحمد لله الذي جعلنا من عباده المخلصين

وہی ہے جو ہمیں اپنے آپ کو دیکھنے دے گا۔

فصل در بیان احوال و حال و سیرت و عادات و اخلاق و صفات و کمالات و مناقب و شایسته ها و غیره

Handwritten signature

بسم الله الرحمن الرحيم

[illegible]

سید مرتضیٰ شریف سیدہ اندلسیہ

فصل دوم در بیان احوال و مشی و عادات و رسوم و آداب و تقاضای امور

بسم الله الرحمن الرحيم

مؤلف: دکتر محمد علی شریعتی

تاریخ و نام و محل و زمان و نحوه و ...

یاد و باز نمودند از نزد یکدیگر و گفتند که هرگاه که این اتفاق افتد و این اتفاق افتد که

۱۰ روز و پنج ساعت و نیم به تنه کشیده شد و از ششها از کوبیده فرمودند و در

نموده که تعمیر آباد و درازده کرده، از این دست خبر رسیده است.

بیتا دو ملی ریختن بافت و سطح این بار و بهر بر سر سنگ در دستهای بخت

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحيم

از این رو، باید به هر حال در صورتی که امکان دارد، از هر یک از روش های فوق الذکر استفاده شود.

مدد گشت اگر از پاسور وقت خود چون سبیل و شمشیر که سعادتی و فقره اشک و

بسم الله الرحمن الرحيم

[illegible]

عن أبي عبد الله عليه السلام قال من أحب الله وأهل بيته أحب الله وأهل بيته

... ..

1500

[illegible]

[illegible]

کز یک رنگ و سبزه رشوه نداشت بر سر بزرگی تو فزون پند من
 بخش بر منی بکنم ازین هفت که با دست خود سبک و میرزا سنا بطریقه بودم خود
 که در شور سلطان بطریق تو را بدست در میان هر نو به بر زبان می رسد است
 روزی که شادی جان و بتو را و ناگو از جوهر ای اصل قلم و ده گشتند نزد من
 و طبع تازه و در چوب نهاده گزیده پیش من میانی رو گشتند و کینه بیکدیگر
 کشش با قلم و از میان آن جناح چاکره بود که کلمه پس به یکی از احوال او پیش
 سبلی و گفت غایب طلبید مجرب آب خوردن می تاد و به او از پیشاهین حال می
 روح و قلم سبیل بر او و از آن می رسیدی را و گفت که خوشی و بهار را می رسد به عدم
 نسو اندوزن و می جوید سبیلان نشاندند حال را که بی چکارا می توانست
 که خود را بکشد و از آن رخ آمده و مرا گرفته به عرض می توانی بگویند در یک شب که
 داشت که در وقت شکر کرد و از خان از منزل با لکم بیاورد که می رسد و در وقت
 قبل از آمدن به سلطان و در وقت کرد و دوست طلبید که اگر حکم شود و قلم
 را به سلطان بیاورند و در میان طلب خود بسوی دارا لکم می گشت و بخت
 نزد آمدن مردود به سلطان محمود عمره بود از آنجا اصف خان را با امیر حبیب که
 سلطان را به خود می نمود و در این بود و عاقل خان آسیری نایب نظیرین من است
 او را به سبیل سبیل با خود می برد و خود بدست را بقبال می بایست و ترس او را
 می رسد و سلطان چنانچه در این قلم به سبب شکار تو وقت فرمود و از آن با محمود
 تشریف آورد و هوای آستان و بشکان دارد و در آنکه خورشید تو هم پیش کنه را به با
 از این روز و وقت که با یک با سواد به جان رسد و خرم و شیرین و تساهل خبر رسید که

به کارهای خود
 ۱۰۰

حمایت را چنین میکنند ازین که چنانکه شما و آید روی شهادت را دوست بدارند
 نظام الملک است که در ناچسبش نشاندند نهایت درین که اینک من ستانم
 که در دست چواری آید و گوشت فخریست که می آید ملک گفت اگر شاید سگای تبر که سگای
 به دریا چسبید و سگای که آید نایاب درین ملک باشد و خود و شعر باشد
 از پیش از اینست و قصه را زانکه را ناچون و بخود بپایه رسانان و چون جاور
 کش و یکجای سوار بر قهر روی سید را استماع این خبر سلطان درخواست کرد که
 فرستاده پیشوایان سلطان که نظام الملک برین خنده داشتند و چوین رسانند
 که از اماران قدرت که در بغداد سلطان میخواند کرد و قاضیان شهر و در گذران
 یکشت و در پیشرفت در این شهر و در وقت مطابق در قاع بود سلطان قوام الملک
 بخواست که در این اماران باشد و شسته خودم بجهت او رفت و از اماران برگشت و
 و از اماران که بر شرفی و اوست و میرزا وقت که شسته است و نظام الملک سلیمان
 و بنده ایشان که اماران چوین میخواند و بدایت با او کرده اند و از اماران که بر
 این سپای و قیاسات اید و یکی شیخ هزار و سیصد و از اماران که شسته مردم بپایه
 با اید و از قیاسات اید و بدایت با او کرده اند و از اماران که شسته مردم بپایه
 در زور و در زورگان گفته اند که شسته اید این کینه بهشت و خدا و امر شسته
 که بپایه اند و در زورگان گفته اند که شسته اید این کینه بهشت و خدا و امر شسته
 کنند چوین در دست با او چوین رشحه ملک خوانان بر این شمرست
 اول و الامر را است و یازی باید اجنبین کی از خدمت پیش می آید و شسته و
 فرستادن و ملک حال رفت را تا نزدیکی کرده بر سرید و در نظام الملک که این

2014

اسپیدانگلیسہ

3

[illegible]

المجلس الأعلى للدراسات والبحوث

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰

برتن آنچه بود و سر برت کفارش و در ناورانست قصبه احمد کز دود آمد تمام شهرت باج
 رفت و با پیشتر سیه کشش شب مانا سر و زلف خود را هدیه کشید و سر سیه
 بعضی گفته احمد با دود ناچای کرده و در این پلکار کرده با بدنه کشید و گفت که پناه
 سوار سلمان است نه در دود رنگ است و دود ناز و نام داشت که اگر بدود
 نباشد به جنگ پیش آید تا بماند و می دانست که در جنگ است و اگر از جنگ
 آید ناچای کند و چنین کار کرد و در سیه و کشید و اگر کسی بدود و سیه کشد
 که بران هر روز کشید که بر تانست احمد با دود نامی فریاد قصبه و موقوفه سیه است و در
 مباحثه آید که در آن روز قصبه عید نماز و سیه با دود است و قیمت با کرد و حاج
 به فرضی که گوی که در هفت مکان در مکر حرمه نماز و دود و نوبت شده و پیشتر
 گفته که بخت و دود است و این قصبه کشید کسی با دود کرد و نماز با دود
 اند و اندید که سیه و دود است و مکر صنی کشید و اخذ می گویند و سیه و سیه
 شکر است گفتند که این در صمدی شد و مردم مانا با دود سیه و دود که از تمام قصبه
 که در شت درین جنگ و دود قصبه بیاید و در رفت شب و دود و دود از آن
 و دود که کس عین سنگ و فتح خان قصبه حرمه و بنی و دود تمام شب سیه و دود
 سیه اند و سیه نام که روی بود و دود سیه و دود از آنجا و دود سیه و سیه
 و دود سیه و دود سیه تمام ملک حکم و دود که یک قصبه احمد و دود و دود
 موضع دود که در رفت کرد و دود سیه و دود دود و دود و دود و دود و دود
 سیه است گفته و دود سیه و دود که سیه و دود ملک و سیه و دود و دود و دود
 شهادت و دود تمام ملک و موضع که دود و دود کرد و دود و دود و دود و دود

[illegible]

4-11-68

100

[illegible]

1990

3.

[illegible]

144-1-2

[illegible]

[illegible]

10

1991

19

4

[illegible]

[illegible]

کتابخانه عمومی
شعبه کتب خطی
موزه و کتابخانه
سازمان اسناد و کتابخانه ملی
جمهوری اسلامی ایران

زری دیوادم خورشید ششمنست بر بوم از پتیه با خان با پیم خرم بر زمیں آمد گشت
 و چاه بر سر پتیه خروبا را نای با نیکو دهن که منطقالی در ششمن بود و
 در ششمن بود و در ششمن بود و در ششمن بود و در ششمن بود و در ششمن بود
 که خنجر می گوید که در ششمن بود و در ششمن بود و در ششمن بود و در ششمن بود
 که در ششمن بود و در ششمن بود و در ششمن بود و در ششمن بود و در ششمن بود
 ششمن در است خنجر که در ششمن بود و در ششمن بود و در ششمن بود و در ششمن بود
 بود و در ششمن بود و در ششمن بود و در ششمن بود و در ششمن بود و در ششمن بود
 ششمن نام مسکرات را در ششمن بود و در ششمن بود و در ششمن بود و در ششمن بود
 تغییر پیدا کرد و در ششمن بود و در ششمن بود و در ششمن بود و در ششمن بود
 عمل ششمن از سلطان بنزور بود و در ششمن بود و در ششمن بود و در ششمن بود
 که این بود و در ششمن بود و در ششمن بود و در ششمن بود و در ششمن بود
 مستند و ایشان بنوعی برآید بنود ملکه انجاری داشت جانشین ملکه انجاری
 بنوعی بود و در ششمن بود و در ششمن بود و در ششمن بود و در ششمن بود
 این سید محمود این سید پیران الید بنجاری انقلب قطب عالم قدس
 ارواحهم در یافت این از انکار خلو و بعد از ششمن بود و در ششمن بود
 می شنیدند خورشید بر سید و انقباض از انوار و منجاری بود و در ششمن بود
 طاقت سلطان بنحرفت ایشان بود و در ششمن بود و در ششمن بود و در ششمن بود
 محقق نماند که در ششمن بود و در ششمن بود و در ششمن بود و در ششمن بود
 یافت که ملک اندیا انقلب از ملک کینلی از امای مخصوص بود و در ششمن بود

ششمن

در ششمن بود و در ششمن بود و در ششمن بود و در ششمن بود و در ششمن بود

ششمن

[illegible]

سید

[illegible]

Figure 1

100

附錄

[illegible]

[illegible]

[illegible]

۱۰۰

002

10

10

236

[illegible]

[Handwritten signature]

[Faint handwritten signature]

[illegible]

و در این کتاب که به نام "تذکره" است، از زندگی و آثار بزرگان ایران و جهان یاد شده است.

[illegible]

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

[illegible]

100

[illegible]

ایضاً

[illegible]

[illegible]

[illegible]

142

[illegible]

[illegible]

لیکن بیرون آرد و هرگاه که در هر کجاست خدمت نمود و در میان
کرد و خدمت نمود و هرگاه که در هر کجاست که خدمت نمود و در میان
دوره ده و هرگاه که در هر کجاست که خدمت نمود و در میان
بوقت است تا از زمان خدمت معذور گردید که خدمت نمود و در میان
که اگر کسی در میان خدمت معذور گردید که خدمت نمود و در میان
معه و هرگاه که در هر کجاست که خدمت نمود و در میان
صوب و هرگاه که در هر کجاست که خدمت نمود و در میان
خود نام خود معذور گردید که خدمت نمود و در میان
تا من و هرگاه که در هر کجاست که خدمت نمود و در میان
آورد و هرگاه که در هر کجاست که خدمت نمود و در میان
بسیار و هرگاه که در هر کجاست که خدمت نمود و در میان
از میان و هرگاه که در هر کجاست که خدمت نمود و در میان
که هیچ و هرگاه که در هر کجاست که خدمت نمود و در میان
فرمود و هرگاه که در هر کجاست که خدمت نمود و در میان
در میان و هرگاه که در هر کجاست که خدمت نمود و در میان
نام است و هرگاه که در هر کجاست که خدمت نمود و در میان
بصوب و هرگاه که در هر کجاست که خدمت نمود و در میان
که بنا و هرگاه که در هر کجاست که خدمت نمود و در میان

س

چ

س

س

در میان

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

و در بر پشته شمع ز شعله دوزخ سوخته و در کوه بان بر باران شعله ای دوزخی
گشت که زنده بر سوا می داد و چنین دوزخی افادی که گویا سوا کی گشت
عشق آید پیش بر بخت دین محل بر آید هستی چند از عاشق به سوا رسید و در سوا
قدح سپهر مناسب نهاد بود اندر مهرش
منشی به شد و عاشق گشت زار چون دوتنی شد ز عشقش شاه
خوانده جای عاشق که زار گفت چون عاشق شدی بر شاه کار از دوزخ کار کون
یکی از استیبار را نیز که شمع بر این کشور بوی یاز عاشق من بزرگ سر بر آید
چون بود آن درو عاشق بر دوزخ کار کرد و سپهر دوزخ رفتیم ز شعله شیار چون
ان منشی از غوغایش شاه گفت سر برید من از آن بلی بلی که گشت
از جبهه سر بریدش فرمود شاه شاه گفت از آنکه دوازده عاشق بود و در طریق قتل
که جهان بود و که بودی در دوزخ شکرین کردی پناه آتش با کز آن در دوزخ
شاه یار دوزخ او بر ناسی بر میان بستی کرد پیش او من و شاه به دوزخ
پس چون در عشق دوزخی بود سر بریدن جاده این کار بود این دوزخ
نم زد و عشق مالا فدروغ فعالیت است از آن سلطان سکه زشت از شاه
شست از شاه است و اکابر دانی همه کمر به یک بادی فرستادند و حضرت
به این شاه شمشیر چو بخاری که در آن عمر قدوس سادات پنج بود و به
که سلطان سکه در بار ایشان بود و آن یافت که چون بهار خان از دوزخ
نموده بود است و بهی رفت بعد از چنده گاه حضرت شاه شمشیر بهیخت
پوسته سکه رخا گفت که پسر سوامه جوکی مویشی پسر و در بر دوزخ

و در آن سال به این پادشاهی نوشتند که در آن وقت من در قصبه مکر
بودم از این پنج راجه خن کدر مقام قصبه دند که بود نوشتیم که ملک الملک
از برادرش و تمام سر که کند و در این امر باشت اقبال سلطنت از پاد
سلطنت بگذاشت خواهد شد ازین به عاقل به فعل میاید و به پادشاهان عزیزین
نوشته شد. قاصد این مصلحت را می ساخته ام در آن ایام به این نا به طلبه ای
حکام و کتب و نور از مقام بانی نوشته از میان این ایام که در مقام مذکور با خبر شد
خود و پس بگانی بپادشاه قاصد این مصلحت را می ساخته ام در آن ایام به این نا به طلبه ای
در مقام بانی مصلحت آید بپادشاهی نوشته که در آن مقام بانی مصلحت را می ساخته ام در آن ایام به این نا به طلبه ای
که بپادشاهی مصلحت را می ساخته ام در آن مقام بانی مصلحت را می ساخته ام در آن ایام به این نا به طلبه ای
خود را مصلحت بیشتر برده اند هم بانی و ازین در آن مصلحت را می ساخته ام در آن ایام به این نا به طلبه ای
حال برده و مصلحت را می ساخته ام در آن مقام بانی مصلحت را می ساخته ام در آن ایام به این نا به طلبه ای
میخواست که در آن ایام به این مصلحت را می ساخته ام در آن مقام بانی مصلحت را می ساخته ام در آن ایام به این نا به طلبه ای
سلطان و مصلحت را می ساخته ام در آن مقام بانی مصلحت را می ساخته ام در آن ایام به این نا به طلبه ای
و سپاه نمایان نمودم بپادشاهی که در آن مصلحت را می ساخته ام در آن مقام بانی مصلحت را می ساخته ام در آن ایام به این نا به طلبه ای
که در آن مصلحت را می ساخته ام در آن مقام بانی مصلحت را می ساخته ام در آن ایام به این نا به طلبه ای
و عیبت نه ناراضی اند بعد از رسول میاید و در آن مصلحت را می ساخته ام در آن مقام بانی مصلحت را می ساخته ام در آن ایام به این نا به طلبه ای
و در آن مصلحت را می ساخته ام در آن مقام بانی مصلحت را می ساخته ام در آن ایام به این نا به طلبه ای
اینجا مصلحت را می ساخته ام در آن مقام بانی مصلحت را می ساخته ام در آن ایام به این نا به طلبه ای

[illegible]

نعمت نوره خان دختر ملک بنعم بسو دران کشورین قلع خان بنعم
عمرین خان چند بشیری و خطاب زبانی که بنا کرد و خطاب باین داد
که بعد از این ملک خطاب بپس خان بعد آن برکتش را بپس به عید
که بنویس شد حق نامش و شادان و خوشان زبان به عادتش اسرار بنام
گفت و در چرتن دوم شهرش توان کوچ فرموده و در کهنای کهنه بنشیند و بنام
ایمان بنعم و در ازان جای محمود و باو متراش و دران اندام خفتم خان
بجانبه اساده ایچی کرد و ازان با او خطه طغیان آب سپید بنوع
سودج منزل شد و از بنی به قصبه ریاد و غاد و روز مقام شهر بود و مردم
سیار را از محله باو داده و ملازمت می نمودند و می گفتند که از محله ملک زبانی که
آمده بود سلطان عمر را بخشیده و از هم شهرش توان از زبانی کوچ کرده و گفته
موضع خانه را از آب بندری عبور نموده بود و محله ای که بنام طغیان
بوده و در سته و کاظم خان بقال باو را به مونس و نتیج تیر کرد و بنا بر خدای که
کامین و امید که خلع می نمود و ما اند به با ششند سلطان بنام و چندی
بوتیره نمود و در راه کار بمان که کیشش بود به کار عماد که
لعیف خان شاهزاده را از محلی غلب نمود و بعد بخت که شاهزاده و لطیف خان
عاقبت باغ است اگر کار به بخت آن بود که سر لعیف خان از دستش بر سلاطین
نمود و دست نایم لعیف خان بنعم و موضع هیچ آمد و ملک تیر کرد که
شاهزاد بیکه بنام در شاهای در محله باو طلوع یافت بگویند و از هم شهر
شوان و ملک از لعیف خان شاهزاده وقف نظر نموده و بجاده خود رفت و کار بنعم

[illegible]

باز علی شریف جلال الخطاب بنو رانک بخاری که ایشان را نامی فرمودند
که قلعہ جانا خانان متعلق بود که اگر سپهر ذوق نگویای قلعہ سسنگی است
انداخته باشد هر دو آن عالم کرد او میشود نسبت کشت زنی است از مایه آن
بگویند نوع قلعہ این آسمانی فتح شده و سبب فتح آن بود که شبی در دست
نمونه کولی را از بالای قلعہ پایین فرستادند که غلبه سپاهان در حال آن وقت
بادی قلعہ آن قدر بود که اگر محاصره ده سال آن قلعہ شود باطل نماید غایت
یکند چون کویس از پائین می آید به جو چلی میره سینه که کوه گرفتار
شده بود که دست به بر باد شده می بودند و در سینه که کوه بکشتن ایشان رسیده بود
افتد و مشناری را به سلسله انداخته بودند که یکی از باقی ماند گفت که اگر از آن
چهار را برای بالا برویم که چنگل از سلسله نبرد از شود این خبر بهورین باد شده
رسیده اند است ای طبعی که او را نگه دار استقامت داد و بنادیران سپاه
آورد که هر که در آن کویس است با شب برای بادی قلعہ بودند که
بجنگل از کویس ^{خسته} آید و شد اگر از اسل قلعہ و آفتاب در بود
حاضر شدند در آن مجامع از حصار قلعہ منهدم دادند و آمدند کفحه آید و داند
اسل قلعہ سپاهان شدند و گفتند که باید از آسمان نازل شد و بستی آید از
قاع خود را بپایان دهند و بعضی شسته شدند و بعضی کوه خیزه خیزه خیزه
بالای از کوه قلعہ که آن را مویس گویند برآمدند قلعہ فتح شده و لشکر و سپاهی
بالا برآمد عاقبت از امر خست یا رفان از روی عجز از آن طلبه سپاه آمد و کای
بودند و رادیه چون خان مرد ملائی خوش طبع و سخاوتی و شاعر بود

این قلعہ را که در کوه
جانا خانان است
نام آن قلعہ
جانا خانان است

این قلعہ را که در کوه
جانا خانان است
نام آن قلعہ
جانا خانان است

در کوه جانا خانان
نام آن قلعہ
جانا خانان است

مصدقی نام داشت و قوی و فرجست او بر حضرت جنت اشکانی سپید
و شمس که شمسول نهایت داشت آن حضرت بر سر تکیه کرد و یک نفر از آن خط
شعور زیارت نقل است که روزی شیخ عالی کوشا و کاه و امانی سپرد
نیکمشتند و این پست از دست و شربت و اردو

اما از کرد و گزشت پخت رتن گنیم آب و یک و صد جاک نماید
و این بوی از شمس ملازم نگار به سید است ایاب بود و نخست سیار خان غفیر
سردار ششید اقم که نو درین سالها بی تمام و اید را چه مر از انعام و عزم که تخر
نمایند خان را امیرش گشت جمیع مال و شمع گشت از این من جمالیست که از بکشت فی الحقیقه
خود و بعد از شیخ تحمیل کرد و وقت بی گشت نقل است که روزی حضرت
جنت اشکانی بر سوار می آمدند و سید سیار خان را جوئی یار فرمود و کائنات
تغییم اوست با ندو تواضیع سپرد و با و اخت سیار خان بران تغیریم نمود
خوار نگار به خدا پیچند که زبان بجز بکشتا بند و دشار با تار که کوشش میهم
منع نمند و و ندر خود بیمن شسون ننمودند که است سید جان سخنی بخاطر
سید و شمار به سید سیار خان چرخ کردار شد حال غلظت خوار بود و فرمود
در نور و با دست این داشت که اگر باد شامان و در حق کسی چنین تغیریم نکریم
نور باید که از آب منزه و آینه آداب تطهیر لازم نکریم چاک و در کبابی
خوشتی باید و اگر در قیامت نیامی چنین مقامات نماید که او چنین توضیح
نمایند که سید و خود به سید و سیدین اکتفا نماید معلوم شماست آن املوک
نوا و خود قرینه فبده و لا و با و اعز و اهل و در و شد و پیشتر نمایان

[illegible]

یادگارِ زمانہ

[illegible]

[illegible]

چون این خبر سلطان رسید بنایت مقرر شد و در فکر اخراج آن گرفت
و خواست که چندی فریب داده مقصود به پای تو اسلحه و جواهرات آید از طرف
منوچهر بنده بنایست و نقد و سکه بایست نموده داده و پیشتر گفت و میگویند
که این فریب سلطان عالی از قدر فریب چندی سلطان استقامت می نمود و
عکس آن چنان میگردید میگردید چون سلطان به ساحل بود و نایت مقرر شد که
غیر گشت و در محمد علی و کیکی از سقز و کاه بود و پیش گشتان فرستاد
گشت که بر سپید و فریب که میدانی گشتان و پیش من بسیار در چون این
سفید به گشتان ملاقات کرد و فریب است و او اطاعت به و اخراج کرد و او کرد و گشتان
و چون گشتان از آب انداخته و استفسار را می رسید سلطان نمود و او را چه گشتی
بود و سپید و او را از سلطان گشتان کرد و شب باین کیفیت گذشت
و چون گشتان گشتان گفت که من بنده محمد سلطان اما از بی به چاری که دارم
بسیار به این خدمت رسید و در محمد نه و هر سه حال از خود سلطان
گفت شاید ترسی بخاطر شهر را داشته باشد من خود به عیادتش بروم و
بمشاوره نمود و پارم سپید به طلبیدن شش کس از راه محمد و من همراه کرد
بهمه ملک این سپید فاروقی و شجاع خان و اسد خان بهر قادر شد
مانده و اولی دالی خان به شش کتری و سکنه در خان حاکم و نایت ستون
و کس و او را در میدانی را و حکم کرد که کس از جنس سلاح همراه خود
چون به امرا و وزیر عراض کردند که بر من سلطان بویق و دوت نیت فایده
کرد و مقتضای کرمه او اجازت بستم و اخراج ساعت و نایت ستون

[illegible]

سر شدت یافت و منتان بی اختیار بی بوی و بوی تو که یافت
که چون بوی غیرت بر سر اهل حضرت جنت است ای ایون باد شد سید
که سلطان بنیاد و شمس یافته و در محمد زان بر تخت کمرات شد
و نه بود و نه که کن عسکرم سیاه و معنی عباد الملکند و حیات است در
مرزا محمد زان که بر سی نتوان داشت انفسه عباد الملک و غفره منصوب و بود
تکلم و شوکت فراوان مراجعت بنبوب اصحاب و انفسه خان و شش
لغت که در این عسکرم پیش پای که از دین فرج صادر شود از هر طریق
تی و زکریه بود و انحال دین را ضعیفی بود که نداشتند و خاکش با آنچه
چند بران عسکرم بر آن است که در عسکرم و زار است باز داشته و روی
آیم هسته و نه یک کف و نه نسبت به آن دکای خلوت و نامی و اتم شده و او هر طریق
باز و بنوی و غرض بیان گفت و سپید این خاطر و نامیم عین وجود و دین و
کوتاهی و در هر دو کوشا انفسه و در دل خست و بار خاں جا کرد و انفسه و آن
که عسکرم شده ضعف پی و در قوت عسکرم و نه یافت او را عسکرم و در
باید کرد و تا نه خواست رفت و نامان و نیا و در می تمام زود رسد آید و نه نه
و نه رتوان و نه کسب و در پیش خود و خا داشت و یکی که با خود همراه داشت که وقت
عسکرم و در پیش جاس بار و یکی که زخمی شد و عسکرم و در خانه عسکرم و در
که در عسکرم از تیران کرده خود و در شده و برده و در انفسه و در عسکرم و در
شده و در تیران انفسه و در خان و در خان و در عسکرم و در عسکرم و در عسکرم
ملاقات نمود و در خان و در عسکرم و در عسکرم و در عسکرم و در عسکرم

[illegible]

[illegible]

فرستادند امیر که خان مبارک را در کار و راه سازد تا مقصدین برود و وقت شد
تا عیدین و عیادت و ارکان محکمت بجا است و عیدیکه گذشت تا عیدیکه گذشت
محمود خان و یکی نیست و یک شش این در دست که بود و شاد و شاد
بیاورد و خلق بوقت شکر مقدمه کرد و شاد و شاد و شاد و شاد و شاد و شاد
بیاورد و رسیدن آن در شش که گوشت خور و محمود خان و یکی نیست و یکی که
رژ و در سینه آقا و می ملک آقا و جواد و خوش نامیه مقابل خان و در و در
را فرستاد و تا با این کار رفت و شاد و شاد و شاد و شاد و شاد و شاد
تعب و تعب خان شاد و شاد و شاد و شاد و شاد و شاد و شاد و شاد
بر آن بود و فرستاد و میگویند ارکان دولت مبارک است و راعرب و آن نام
میر می بود و حواله کرد و گفت و شاد و شاد و شاد و شاد و شاد و شاد
فرستاد و عید خان بخانه خود و دوکت است و آنچه در دست میجوید حال فردا بود معلوم
است مبارک خان اب و چشم کرد و دوکت که میجوید که بند از دست و بای میجوید
و قسم داد و واقعت من گذارید و تا تا کنست نه کنست چکانی کنست اگر شش و در
باری از فانی ماند و اگر زنده ماند و انگه یاد و کرد و تا آن چنان میگویند
که به شش و در کار و کار با مدافع تعالی عید خان و بعد آن کرد و زنده از با شش و در
و با عیادت به خست مبارک خان و عید خان و عید خان و عید خان و عید خان و عید خان
و با و شاهی رسیده و در و گیر و در و جوید و در و در و در و در و در و در
بودند کسی نبود و در دست که چند از آن بله بعضی گشته شده اند و بعضی که نیت
بدر رفتند مبارک خان بیاورد و زاده و زاده و زاده و زاده و زاده و زاده

حسین بن علی بن ابی طالب که در آن زمان در مدینه بود و به توفیق الهی
 بر کسی نبود از او خدمت و دست سلطان خستیدان و وزیر سلطان
 از او بر او و او شریفان و بزرگان این قبیله جان را قیام نمودند و به
 تخت بنده نگاه میداشتند و در ایامی که در مدینه بود و با کرب و ستمان
 بر خیزد که چنانچه که از اغیار و دیوان و پشایان بود و آتش و قتل
 سلطان است و ای فرمود و با سسر که در سال بعد و شش شصت و بیست و یک
 ازین کذب سلطان بسبب سازای او که از غایب است و نکست
 اسرار و خبا این مکتبی نمی نمود و خود را یاری در شش کار این جهان مشغول میداد
 که انظار بر دایره ملک و در شش کار این جهان میداد و در شش کار
 که شش کار و ملک و در شش کار و در شش کار و در شش کار و در شش کار
 سر کشیده و شش کار و در شش کار و در شش کار و در شش کار
 میسر است و با سسر و شش کار و در شش کار و در شش کار
 که شش کار و در شش کار و در شش کار و در شش کار
 که با یکدیگر و در شش کار و در شش کار و در شش کار
 ظاهر می شود و در شش کار و در شش کار و در شش کار
 می بود و در شش کار و در شش کار و در شش کار
 گفت که اگر سلطان هر که که در شش کار و در شش کار
 برده و اصل شش کار و در شش کار و در شش کار
 در شش کار و در شش کار و در شش کار و در شش کار

[illegible]

چهارمین روز وقت سلطان چنانچه در آن روز است فرمود
وزیر بسج اشاد این که خطبه سپید کوبین ولایت نشینه بنام سلطان محمد
مقرر باشد سلطان مراجعت فرموده به حداد و تشریف آورد بعد از حکومت دوم
که کجرات چنانچه است دارد با خان و آمد اسماعیل پادشاهی خانی سلطان محمود
پشت و در بسج پادشاهی به پیش رفت به در در با خان و دران او را نشان
نما کرد بطریقه ای که در تمام کجرات از وضع تشریف همه راضی و شاکر
نمونه لب به عادت را داشت و در کجرات می گفتند که با از زمان سلطان
محمود و دیگر که بهترین زمانها بادست خان کجرات بود می گفتند خود نبود
چون که زمانه خویش نیز در دولت به می برده خوشحالی بود و مانند تاریخ است
حکومت و کار سبب او از لفظ خوشن حال متولد و مسکوک و دیگویی کثرت
و فایده و کجرات از همیشه است و در با خان قرار گرفته که کسی باشد از کجرات
که با ایشان وظیفه نقد بگردد و اکثر مسایلی فی تبیل و از راه رسید
بیکسیر وظیفه انعام خود و میگویند که فرمانهای متعدد درست نمود
به پادشاهی رسانده جای اسم شخص و عذر اراضی خالی گذاشته
چون پادشاه به نیت آنکه مستحق محبت اظهار کند و تلخی طایفه را بملک
نشد به جاست که گوشت نشینی عبادت و شوق است با در حداد
و در هر روز استیلاج هر چون در روز استیلاج نفس در حداد و در این
و قوم نموده و بی یفرستاد و نقل است که روزی عین فرمایند
که تمام قوم با بیعتی از نقد بستان خدمت کاری بر روی فرستاده بودند

در این روز که در کجرات است

و در عالم بی نامند و در شمع حیات نور چشمم خاشاکه تیرا بر سر پیش برید
 نقش نمود دست کارگزارت بر من بختی و دام تو که شکم شود از تو گشت نام
 دوی رسا بزم نقش بر روی نه ستاده بودم چه دوی می داد ای حال که از تو
 ستانی در شکل که از تو جوهر شمع من شده جبهه ای می سیاه و در دای
 ارضه ای در راه ستاده تا به فرغانه در برقم نموده عدو را منی بر سابق افروخته
 به معنی زبان در پیش فرستاده به بخت که هم گشت از تو ای همه عدو است
 بخت از تو ای ملل از جنت است به این کسی نه ای لب لباب من که از تو
 خود مروی و بیا شمشیر بود و زان در چنان ای استقامت ای علم و کرامت
 و از آن است مردی استند و سرود و راحت به یاری می شتوای شعله
 سیاه گویند که در ایام حکومت و پادشاهان از سر نهاده است از لب و اندام
 به آواز سحر و دلفریب ساز و غنچه حبشین که شمشیر مردم می سپید
 از قوم کلان است شوالیک ابوبکر غلام زبیر نایک که بوال را نشسته روح و اندامی
 او صدای خان صید دارد زبیر که بگری بگری یک نشود و بگری بگری بگری
 یک چه و دیگر در صحن که بر یک باغون گویند که زبیر را از رفتن آنگاه
 به و ایندی می آرد و رای ایشان کلا در دست سپید که یک درون خود می نشسته
 روزگار بود و زبیر بگری بگری مدد است سپید نمودند نام تو و اصل که
 مومن را و در آنک را و دایسی را و بگری بگری بگری بگری بگری بگری
 کردش خود و از حبش می کرد و از فروغ حبش ایشان مدد است
 زبیر که شمشیر می برد سپید محمود و بخاری نقل می کرد که در آن روزگار

که ایشان را از میان نام سید سلطان شاهرخ جویم که نوکر او با لاکه شده
تسلیم کرد و از وی پیرافان و سید منیر آمده بود مرا تحفه تانگ
چتر بنام و تاج و تاجه و چتر که او را نام رود ای عطرات و فون
خوشه بوی او مراد بود شش کرد و شاه و سلطان و شاه و شاه
اشفاق محضات او مرا تحفه ساخت با وجود که من سید منیر سید سلطان
و سلطان سید ویران امور و سید شمس مکان بود و این سید منیر از دینام
تجدید و ریاضان تاریخ سال این شش و کار سیس و جین و جین و جین
که از انداخته و از هر یک شصت و باشت و در زمانه از بی گفت که از کان مرید
دیو شش از عمر و عیبت سید جمعه ما بر براید قاسم از نور کسری
می نش یزار و در کجور کیست است این است هر چند خبر افود و شیش و غلو کار
در افغان هیچ سلطان رسیده نه قاسم بود و در حال اظهار مال می کرد
به و در حال خلوت و به و در این یکوست و در افغان و این شخص و سید منیر
سلطان میبود و سید منیر که از و مرا و طلی سلطان فهم شود و می یافت و اهل
حج و سس ناکیدی نمود و روز بروز بلکه ساعت بساعت آنچه در محاسن
ساعت نه که رشت و بار ساند میگویند دختر از و خست و سید
خویش که بر حوت فهم و زکات طبع ادا نموده و داشت شب و بخت
سلطان فرستاد و گفت که بتغری و در این خدایت سلطان عرض نمای که
همچنین سلطان شاه و ارید و کار می در افغان یکست و این یعنی از غیر
لا اله الا الله محمد رسول الله علی الصبیح و

[illegible]

[illegible]

با آنکه کاتب خود را در خدمت شاهنشاهی ایران
 و خرو و شد و یک گفت که این شهر را که
 در بلاد و پنهان است و بختش بدست شاهنشاهی
 که خبری که از آن لطیف الکلی تا نقل کند و در
 سنی نموده نخست در روز شنبه آن راه را که
 لطیف الکلی از آن است و در وقت که از آن می
 ریش تراشیده بود و در آنجا که در آنجا
 تا به اشعه خان و بختش جواب رفت و در
 به شهر را تا آنکه در آنجا که در آنجا
 شفا شد و در آنجا که در آنجا که در آنجا
 ساجد لایق که گوی از روی و در آنجا که در آنجا
 جان ساجد عالمه که در آنجا که در آنجا
 بختش است و در آنجا که در آنجا که در آنجا
 از ولایت بر آنجا که در آنجا که در آنجا
 موخان از خاتره آن را و در آنجا که در آنجا
 بر آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا
 خواجه را در آنجا که در آنجا که در آنجا
 نعلین خود و در آنجا که در آنجا که در آنجا
 با آنکه در آنجا که در آنجا که در آنجا

[illegible]

[illegible]

[illegible][illegible]

مسجد آنکه شکست که گداوان غایت سلطان خورشید و خاندان سلطنتی را روان
شد و جز او را بهیچ نام آنی فرستاد که از دولت گشت که با جیب او بود
نصیر و منور که سر داشت به طاعت و عبادت نمود و عهد و ثوق دولت نواری
از او صادر کرد و پادشاهی پیش از خان رشت و شاهراسب بر تواریک
سلطان به سلطان به توجه داشت که کرد و قرار بین داشت که دوست سوار شهاب
شبه تخت که خود را خواجه دراز رسانید سلطان بر او بر تیر و نشان خود نشاند و
بعد از آنکه خواجه توبه نمود از سر راه ششبی که معهود بود و خواجه که به طاعت
دیوار را از سنگ و در آینه بر کوبان شد و در آنک او را سیاه گمان
نمود آنوقت صاحب نجاست نصیر جوانه مرغان را بر کوه جهان وادار رسید
و دید آنکه کبک کبک را می بود پیش از آنکه به مدد دست تو دیکه نمایان سلطان
توقف کرد و باز می شد به نصیر و منور که رسید و نمایان کرد و بیابان سیاه
شد و می کرد که آمدن سلطان مبارک است از شاهر سده خانی که گداوان
خویش را سواران همراهی به دست بعد از یک روز و در بهر تواریک و در خان
خانه خویش بر می خاند که ششبی که سلطان را به طاعت و عبادت
از فتوی مجازات خان که در همانجا اسرار را به بر سر سید که خان را به کبک
پیش از این به دست تو که می کرد و در ششبی که بر سر سید که خان را به کبک
سپاری با نصیر که که نیر دست تو بوده با دست گرفته مرانشون کردی که گداوان
تا وقت که نیر دست تو فی الفتوی که با دست دبر و در دست که گداوان
به دست تو که سید آور و در خان کی از بنای سلطان خورشید و خاندان سلطنتی را روان

15

2000

[illegible]

وزادند و نخست بنده نصیب امیر المازنی و سپس لای حال خان چهل تخت شد
ملاخان عرض نمود که عداد الملک غلام قدیم القیامت است و چون بود نفس خود
نیکو تا اخراج کند و بود اگر سنه مان بطلب او صادر کرد و تجسید نو بر سر
سپهان بطلب ملاو الملک فرایان مدام فرمود القیامت چون نکند عدا و چنانچه
کام چشید برادر سلطان و ملاخان در بهنجی کی او غافل شد بدان است
ایران نمود و دنیا و حسن پروری کرد و غیاثه کبانی بری او نمود و زاده خواست
ملاخان را غایب صاحب سلطنت و غریب تفرشت کرد و اینست و آن بنگاه مستقر
که طرد شد و شایسته خود و در نهایت ابراهیم و زراست است و با هر فرقه کی گفت و جدت
ملاخان خود را و دولت خود و صاحب گنجایش منسوب با زین است و او را
سنتی نوی بودند و درین اثنا که ملاو الملک همراه منند و آنکه ملاخان
و آنکه امیر سپاه کرد و سرکار بهیچ را با نیست و صورت جای که او را در دست
جنگ کرده و در دست جای که او را در دست بود که انبار از راهمان و سرانجام بود که درین
دانش است و بود در دست خراب عرض کرد که سلطان میدانست نیمه نور صاحب
نوی با و این که در دست با جاری نمی آید درم و جو و این را بهر است و بهر است
آنکه در دست در گران کرده و خود سلطان و ملاو الملک بودی که در دست در گران
با و ملاخان همراه بود و دیگر یکین بهیچ مان کردن نیز از جمله آمارستان بود
با و بهر گشت تا مردهم دیگر را بهر است و خود سلطان فی الحال بنابر گشت این است
و او را و امیر است و توانا شود و این دو امیر را فرمود که اگر در راه نیر و او را
پیر و غریب بود و در خلوت در آنکه و بهر مجلس از او را و امیر را و او را و او را

و اینست و آن بنگاه مستقر

[illegible]

9-11

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

از آن مردی که در این شهر بود و از آنکه شب حادثه او این شهر را دید
ایشان آورد و در میان دو عالم ایشان بود چه اگر لشکر تمام و دست ایشان
در بنس بر خیزد و جادو سرور و دیگران و مخلص ایشان بود و بجای میزد
و از آنکه ایشان که میسر شده که در عالم این چنین کسی هم موجود است که از دست
برسد و در سجانه و قالی در یک شب این جادو سرور ایشان آورد که از
خیال نباشد که این که میسر شده نشاند و علفی و در چه آنکه مردم خود
پیدا نشد و چون که نو خاشاک علفی و در قلاب بنام است برسد که جهت
خانه که آمد که باز این است سرور و خانوار و در کسره و در کسره که
خاشاک که کسره در خوان بر سر و در عالم خانوار است داشت که از آب سرور
بر سر بود و در آب بر سر که حاضر و در سرور شده و بر آید و دید که چند سواش
می آید و است برایشان یکی از آنکه بر قالی آورد و دیگران را در آن که این
و سب آن نمود و چند دیگر ایشان را ملحق شدند چون قصد که در عالم
رسیده و در عالم این که در عالم این که در عالم این که در عالم این که
بر و بر کسره و در کسره که در عالم خانوار و در کسره که در کسره که
او است از آن که در کسره که در عالم این که در عالم این که در عالم این که
بنام و میگویند که چون سلطان در بازار بکود رسید و در کسره که در کسره که
لباس ایشان و در کسره که در عالم این که در عالم این که در عالم این که
بر خانه او رسید و بر آنکه در کسره که در عالم این که در عالم این که
قدم از آن که در کسره که در عالم این که در عالم این که در عالم این که

عالم
در کسره
در کسره
در کسره

[illegible]

[illegible]

سلطان
 مشی من سو که کلام است خورده اند که فرمایان بود سیله و ناسی تبار
 صله شود بیشتر شود اینند محدود حرکت و نادرسی ماسن چنانچه
 کوی صحت خود اینند پاینده و اگر نه تخت از نه این را بخاطر از ناست
 طلب تبه حال بر عالی از رفت اگر الحال اقامه برای پادشاهان
 اندک دیار و خدا نکت لبر و ناسخه اوق شود از به شش من کی
 در جبهه کوم سبب مرست من زده شود شش منستم که که سلطان تبار
 که شکم خود را باره کیم شکم کرده ارم که کلام و هفت از ارم در سبب
 فقیرم از دست من چه آنچه تمام ناری که کسبیدانیر شود و نجیب
 خود ایچ گفت که با آنچه پور شده ام حال خود که برم سوکت به رفت
 خود است اگر با وجود این به ی میکت داده و اندک و اسکیج خود و خود
 ملازمت سلطان مستقیم و خوا مان او چه شد از آن که نکوت شد
 بز خوب مشی نکه به نعل الفل هار و ده باز و نعل و سوار خود بر آید
 برآمد و در یک سده حد شین از آن طرف عالم خان و در خان متا بر آمد
 سلطان لا طاری شده با صبح خواهد کرد تبجول شود و گفت در آخر
 حرام نکی کنم با بر و دولت این خانه این نیست بی که ایدم سلطان
 با به ی نکه و درین محل ایراد این پادشاهان است
 غیر گفت پیش زنی کسی که نادر من و درین تر کسی
 نادر و در نشاید که شت با نچه پس در اطراف رشت

نیت

نموده است و بتو در شهادت که هر ملک است و خود کرده گفت در
مسجد مبارک و امانت کنی انشعوب بریده پیران برود و سپید کرد
و هر که بپشتند از خود برود ملک گفت که حضرت میان پیش برود
و بگوید که این سپید و پیران را که کند و بگوید که حضرت
حضرت سلطان رفتند سلطان از روی و آنکه حضرت شد و پیران
و عتیقی میباید سپید کرد که این انداز که برین خواهد یافت حق خود نموده و بدو
مردم را می کشند و را که حضرت می نماند یعنی را که تفسیر است ملک
بعضی را به جو را که سپید نماید و یکدیگر از ملک سپید بگوید که که ام جاست
بفست میباید با نام حق بود و یا حق شود و آنکه حضرت عظیم فرمود و در
است حضرت سپید مبارک صورت حلق از نموده سلطان و شحال شد
گفت حسین که دید که ملک را که بگوید اموی نزد سپید بگوید که آنکه
سپید می پرستی و سپید می بین که غلام داد و بگوید و اطفال و بپشتی
سپید که به بند صورت برود و بگوید که ملک و بگوید که تفسیر حق و
حواله و نایب که چون سو سپید بگوید بر سپید ملک را که داد
میگویند ایام سپید بود که این و آنکه رود و از چون وقت انتظار
سپیدی بر چو آب ریز خود را به ستند ملک و او ملک و بگوید که این
شما بخوردن که ساخت سپیدی هر چه گفت که ملک را که تر غلامان شایم
این و بپشتی و او و بکنیم از ملک و بگوید که این و بپشتی و او
جایست که کاشی نعل را که بگوید از او را به ملک میرساند و کاشی باقی بپا

[illegible]

دست آوردن چنگ در قید تحریر آورد اگر سید توفیق بر سینه شهادت
سلطان زمان واقع شد در بدو فائزه محمود داد که در یک ماه در این سلطنت
سلطان بکرم و ارادت و خود ساخت و چون به طاعت شکرانه بود که
شربت شاه در پیشبرد به هم برادر هم به طاعت شکرانه که در آنجا
از ایشان سماع نمود و بعضی از افراد که در این طاعت بود و بعضی
که در تحریر آورد و هم به طاعت شکرانه که در آنجا
هم به طاعت شکرانه که در آنجا
حضرت جنت اشعانی باین دوست که به طاعت شکرانه
و منصب وزارت غفری را به او تفویض نمود و سید او در آن مقام خود را در این
کار داشت و قضایان و نیای که وزیر سبها که چهار روز و شب به طاعت
مقرر داشت و پایه فرستاد و در هر مرتبه که با این کار که در خارج شهر این
دست از فرستاد و به طاعت شکرانه که در آنجا
تعلق داشت اما القضا کلیات امور بی صلاح و استعصا و تاه و
میرنوده از آمدن به هر کدام که در خارج و در خدمت و اظهار میل
کرد و از آنجا که به دولت خود و الاموال و ایالات و از بدو اظهار
مقدار سید اسادات منبه و لبرکات سید مبارک که هم کلاه امیری بر سر
داشتند و هم بران پیری در برلبند کرد و اینده مشهور منقبت حضرت
ایشان بعد از این مرده که سلطان احمد و او خواهر یافت از شاه ابد تو
و این که به ای پادشاه احمد الملک سرافراز ساخته در رخت شربت بر رخت

[illegible]

در این زمان که این جهان را میگردانند از این دو قطب محققین بدین

عالم کونین مدتی است که در این دو قطب محققین بدین

عالم کونین مدتی است که در این دو قطب محققین بدین

عالم کونین مدتی است که در این دو قطب محققین بدین

عالم کونین مدتی است که در این دو قطب محققین بدین

عالم کونین مدتی است که در این دو قطب محققین بدین

عالم کونین مدتی است که در این دو قطب محققین بدین

عالم کونین مدتی است که در این دو قطب محققین بدین

عالم کونین مدتی است که در این دو قطب محققین بدین

عالم کونین مدتی است که در این دو قطب محققین بدین

عالم کونین مدتی است که در این دو قطب محققین بدین

عالم کونین مدتی است که در این دو قطب محققین بدین

عالم کونین مدتی است که در این دو قطب محققین بدین

عالم کونین مدتی است که در این دو قطب محققین بدین

عالم کونین مدتی است که در این دو قطب محققین بدین

عالم کونین مدتی است که در این دو قطب محققین بدین

عالم کونین مدتی است که در این دو قطب محققین بدین

در این زمان که این جهان را میگردانند از این دو قطب محققین بدین

در این زمان که این جهان را میگردانند از این دو قطب محققین بدین

[illegible]

[illegible]

[illegible]

پادشاه جهان به پسر خود و در آن روز و آن شب که در آن شب
و روز عید فطران و اسپان فاکان طایف و نیز در آن شب
می نشستند که هیچ مصرع باو نمانی بان خرافت و طاقت گوشت پیر و بان
صلح سلطان علیه الرحمه و انور و آن آقا می بران شاد و نشان
آورده اند که ایام بود و حضرت رسالت پانی صلی الله علیه و آله بر روزگار
آورد و از روح علی و صفی و شایخ شمس حافظی شدند و در میان
نخاری میفرمود و ناکجا بود و بعد آن مجلسی که هر روز پنجشنبه
میداشتند حافظی آوردند و با غزل تمام پیش از این مجلس میگذشتند و سران
رجوع به بیوت خویش می نمودند تا رخ و دوازدهم سلطان گرفتند تا خدمت
آن است و خود آب بدست بآن میانان سیر سخت و خود طعنه چید و تا آخر مجلس
برای آن که در او فاسد میزد و بعد آن برگردانم نشان از شدت بار خدای
از آن بزرگوار سال آئینده تا ایام و او شریف کفایت معیشت ایشان می شد
و سری سافید برون های و کمین که برای پوشش شاه سلطان می آوردند
از آن در ستار خوانهای ساخته اند و در ایام مولود محمول میداشتند بعد آن
شش پند پوشش سلطان قطع میگردید و تمام سال از آن با وجود سلطان
سلطان بجاری بودند و این سه سال از سلطان خدای سلطان محمود
سپهر مانده بود و با سلطان محمود در سر چرخه بودی افروز و در میان میفرمود
و تاس و در آن هم نام هیچ دلاول که بعرف غریب آن روز را مولود میخواستند
که در آن است و در صلی الله علیه و آله و سلم در آن روز و بعضی ملائک

روزی که منتهی بلبلان روز را و در سحر می شنیدند که بگوید
و اما بطلیم بود اصل شد بعد کلامی عیبی از سحر می شنیدند
که روزی که منتهی بلبلان روز را و در سحر می شنیدند که بگوید
و بود حال اجل و حجاب نیست طبعی که ازین شخص می شنیدند که بگوید
همه رین روز علما که اتم هم بخاری با تمام رسانیده بودند برای خدمت ایشان
استیلا بطبع تربیت یافته روان طعم موجود نمود و بودند و میوای کواکب
حد از فراغ طعام و کام بخوراک اعره کرام در دست بردار و استه شده گوید که به شیخ
بشرف شهادت و غیر مطهرت شده بود بعد از این اعره فرمود که برگرد
رفته داد داد و در دیار چه نمود و نمود تجلوت مری قاصد استیلا یافت
کوفت خدمت دلاخ خدمت ما در ضمیمه بود شریف شده بود و همه به لیس و شرف
نما و درین ضمیمه عطاش طبع شریف استیلا یافت شریف استیلا یافت
از اصل شرافت که آنرا سبب نام فرجام روان میخوانند حاضر بود غایب
این به بخت دقت دایمی البیب و در صد نصرت بود شریف به سوم خانه آمد
سلطان خانی من از کفر که آن شریف استیلا یافت و شرف استیلا یافت
بهو با معنی شریف شریف با شرف استیلا یافت و شرف استیلا یافت
و دیگر گفت ای به بخت این به شریف استیلا یافت و شرف استیلا یافت
چنان که با کوفت خدمت نام روزیه استیلا یافت باکی ندانید سبب خواب
استیلا یافت و این تا بطرف کرد و باسی از شب که سته بود که سلطان
خواب میل فرمود آن بخت و این بخت بختی سلطان دانند آن بخت

چند ما بیدار شد و شد

بقی کا سبب کا چو در پیش

هر یک در خور شیدا در خوش

کشته قفس جان و طبع اسید

درد و دس و جوان باز کرده

بدان قفس و سلطان را اندر

که در این کاس خفته در حضرت قدس

سپید از لاله

که در قفس شاد و بهی ندارد

که در قفس دیری دارد

بر آن شاد و نشان ماسی از آن

شاد و در سر که یکدیگر بهی دارد

در شاد و سلی شود و چند

در شاد و سلی شود و چند

در شاد و سلی شود و چند

در شاد و سلی شود و چند

در شاد و سلی شود و چند

در شاد و سلی شود و چند

در شاد و سلی شود و چند

در شاد و سلی شود و چند

خلک پس ناهم سالی زودتر

ولی تقدیر یک سو کرد و ز پیش

نزد آنکه هر کشتن به خوش

نزد آنکه هر کشتن به خوش

نزد آنکه هر کشتن به خوش

نزد آنکه هر کشتن به خوش

نزد آنکه هر کشتن به خوش

نزد آنکه هر کشتن به خوش

نزد آنکه هر کشتن به خوش

نزد آنکه هر کشتن به خوش

نزد آنکه هر کشتن به خوش

نزد آنکه هر کشتن به خوش

نزد آنکه هر کشتن به خوش

نزد آنکه هر کشتن به خوش

نزد آنکه هر کشتن به خوش

نزد آنکه هر کشتن به خوش

نزد آنکه هر کشتن به خوش

نزد آنکه هر کشتن به خوش

نزد آنکه هر کشتن به خوش

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

کتابخانه عمومی مسجد جامع اصفهان

منہا کر کے ان کے حق پر آئندہ کوئی بھی نہیں

دارای این سند است. این سند در تاریخ ۱۳۰۲/۰۵/۰۵ صادر شده است.

1. The first part of the document is a list of names and titles, including "The Hon. Mr. Justice" and "The Hon. Mr. Justice".

ایمپریال سولہ سالہ کی عمر میں

و مستقیم و صریح گفتار من اینست که

شماره ۱۰۰۰

نیم سوزن و شیشہ ایک

سیدان احمدی خاوند و دوست

در نفس و حسابی بر عدم وارد کردی جوان عالم

القصه بعد از آنکه تحت کلمات معلوم شد که اینهاست و از اینهاست

که ساطعی خود و سال است، اما اجابت وقت هاست و وقت و سوره که در آن

یہ کہ حضرت ابوہریرہؓ سے روایت ہے کہ

که درین عصر ستم شعله داد شعله و شعله شد که بهای او گزافه از بخت بود
 پیر شیر به که جان شیرین و با خنده و دلکش بود و در تخت سلطنت نشسته
 عرش و اول کشته بود شایسته جهان و نوبت باداد از شیرین و کرات بخار
 باطل به پس هر کس که از او بی جهت ها استعداد سبب بود و در جلال
 خورشید حاضر باشد عذر و احتیاج و خارج بود زارت و نیابت سلطان قیام نایب
 او را ایت و خزان حاجب و اعیان سلطان را ستااست بخود و بتوفیق شایسته
 ازین جلوه است و دو که در این کرات اندر رفتند و در میان بکر و خیرت
 سینه فقر و سینه کاشانه خیر و انجی در رفته و قمار کی سبب اولی و ثانی و بیشتر از ایشان
 آورد و سینه من کو که در فضا نیب با نیت می آید و نکرده و سینه سوره سینه
 خانه شایسته و قمار بخیر و آورد و نکرده و سینه من کو که در فضا نیب با نیت می آید و نکرده و سینه سوره سینه
 کی سینه احوال حاضر کرد که سینه خود نشان کو و چای کشته عیب و غفلت و سینه
 شمار پرتو سینه سینه از دشب در میان کمره این بکر و نکرده و سینه من کو که در فضا نیب با نیت می آید و نکرده و سینه سوره سینه
 می کنند به مردم اشا که کرد و نکرده و سینه من کو که در فضا نیب با نیت می آید و نکرده و سینه سوره سینه
 آنچه از دشب و سینه و در این بود و نکرده و سینه من کو که در فضا نیب با نیت می آید و نکرده و سینه سوره سینه
 باز از طرز مشغول شد و در این از نکرده و سینه من کو که در فضا نیب با نیت می آید و نکرده و سینه سوره سینه
 داشتند با نکرده و سینه من کو که در فضا نیب با نیت می آید و نکرده و سینه سوره سینه
 به نکرده و سینه من کو که در فضا نیب با نیت می آید و نکرده و سینه سوره سینه
 جمع کنند و فقر عده به اید و چای خیر می بیند و نکرده و سینه من کو که در فضا نیب با نیت می آید و نکرده و سینه سوره سینه
 سبک کرده و فقر عده به اید و چای خیر می بیند و نکرده و سینه من کو که در فضا نیب با نیت می آید و نکرده و سینه سوره سینه

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

پنهان فاعل است که شب شب نور و نور شب می شود و چند روز در آن می زند
حقیر سنانا تر غفلت می درند که تا کار بر شل و شنبیه می شود
بعد از آنکه به سحر به سحر می شود و به سحر می شود و به سحر می شود
نوی می نویسم به سحر می شود و به سحر می شود و به سحر می شود
بعد از آنکه به سحر می شود و به سحر می شود و به سحر می شود
کشت آید و خوش باشد و بعد از آنکه به سحر می شود و به سحر می شود
بعد از آنکه به سحر می شود و به سحر می شود و به سحر می شود
داده و در آنکه به سحر می شود و به سحر می شود و به سحر می شود
هم با کار و کار خان خود می راند و به سحر می شود و به سحر می شود
بعد از آنکه به سحر می شود و به سحر می شود و به سحر می شود
نیز به سحر می شود و به سحر می شود و به سحر می شود
رواه شده و به سحر می شود و به سحر می شود و به سحر می شود
نایاب شده و به سحر می شود و به سحر می شود و به سحر می شود
مسلح و به سحر می شود و به سحر می شود و به سحر می شود
نور و به سحر می شود و به سحر می شود و به سحر می شود
و به سحر می شود و به سحر می شود و به سحر می شود
از به سحر می شود و به سحر می شود و به سحر می شود
احمد و به سحر می شود و به سحر می شود و به سحر می شود
نوی می نویسم و به سحر می شود و به سحر می شود و به سحر می شود

بسم الله

و آمدند و هر دو امر ملک شدند و هر دو نام از ملک گفتند و شد و شد
سید که در آن روز از آن ملک باز می آمد و در آن روز که بزرگوار
است و هر دو نام از آن ملک گفتند و شد و شد
کارهای آن سید که در آن روز که بزرگوار
و در آن ملک تمام شد و در آن روز که بزرگوار
جدا شدند و از آن روز که بزرگوار
سید از آنجا که جدا شدند و در آن روز که بزرگوار
که در آن روز که بزرگوار
سید که در آن روز که بزرگوار
حاضر شدند و در آن روز که بزرگوار
که در آن روز که بزرگوار
نیت خود را در آن روز که بزرگوار
منزله ای که در آن روز که بزرگوار
پیش از آن روز که بزرگوار
و در آن روز که بزرگوار
روزی بود که در آن روز که بزرگوار
و در آن روز که بزرگوار
و در آن روز که بزرگوار
و در آن روز که بزرگوار

[illegible]

بروفتند باز و خواهند شد بر کلاه اجازت حکم شد که فرود برین آفتاب نمیشد و نمیدادند
تا بخواند و من کرد که سزاوارین خدمت خانرخان بن امیرخان است حکم شد که در
جهت من و حسب خانرخان این ده بیت حکم شده بود و الحال امیرخان این خدمت را در
بدان خانرخان را با شکوه تعیین و بداند و از خدمت خود بعد عبور و از خدمت شایع الملک
نسبی را این حکم گشت و در حال پیش از لطف خان نشان داده وقت عاقبت از خانرخان
اجازت من و من را بداند که فرار شوال الملک و اتفاق من و من است و سلطان
صفت کرد و در قیاس من و من را با یک گرفته امیرخان عرض کرد که من تمام قیاس از ملک امیرخان
بود و در الملک را اگر در فسیل سلطان سکندر را و اعداد الملک ستم من و من کرد و
و الحال این امیرخان را مملکت دارند چون این معنی تحقیق شده است و من را که من سبب در خدمت
تعیین سبب کرد و در بروفت من و من را که گرفته و من و من را که در این و من و من را که
چون من و من را که در این و من و من را که در این و من و من را که در این و من و من را که
و من و من را که در این و من و من را که در این و من و من را که در این و من و من را که
از من و من را که در این و من و من را که در این و من و من را که در این و من و من را که
من و من را که در این و من و من را که در این و من و من را که در این و من و من را که
رو کرد و من و من را که در این و من و من را که در این و من و من را که در این و من و من را که
بما و من و من را که در این و من و من را که در این و من و من را که در این و من و من را که
من و من را که در این و من و من را که در این و من و من را که در این و من و من را که
امثال خود و من و من را که در این و من و من را که در این و من و من را که در این و من و من را که
بدان من و من را که در این و من و من را که در این و من و من را که در این و من و من را که

[illegible]

[illegible]

و حضرت که را به اجداد با حمد و تشریف آورد و سعاد و رحمت و امانت فرمودند
و حضرت تشریف برده سید و نه کتابت مقام کرده از انجی بیشتر از هزار بار
تشریف برد و بعد از حبس در روز لغو بزار و ده تا غم سنگین فرمود و آنچه آن
صده و نه بهیاب بودی کرد و بعد از آن لغو شد و سوت غنائی عظمت عظیم
فرمود و در صورت پر کشی نشسته بر این تشریف و ایام بهیاب است که از وی
بشارت کرد و در یک شبهه یک روزی به محمد آید و تشریف آوردن به بشارت
و جابا نیز حبسی بجا بیاورد که در نزد ایشان سرور از نصرت فرمود و مار و نه
بهیاب کرد و در روز سید و نه از این روز و نه سید و نه سید و نه سید و نه
بود و بجا آمد و نه عیش و عشرت که را به اجداد سنجی نمود و شد و اطلاق
غنائی که سید و نه کرد و بهیاب کتابت نمود و تمام شب بجا کرد و وقت
طلوع و آفتاب بجا آورد تشریف آورد و در آن ایام در نوروی سید و نه سید
عالم تشریف بجا شد و بود کسی که راه بسیار در رحمت کم طری سید و نه
بگفتند که بجا آورد و بودی که در آن قصه حسد و روز در کتابت مقام کرد
باز از آنجا بگشتی سوار شد و بگو که تشریف برد و از آنکه باز غایت بود و نه
در روز و دیو وقت ام کرد و از آنجا بگشتی سوار از کتابت سید و نه سید
غایت غایت خود شدند و حکم تشریف بجا چنان بهاء شدند و نه
نمود بعد از آن بهیاب و امانت بگرفت که در چون به مقام سید و نه سید
اجمال فرمود و راجه و مکر بود که در آن روز نمود از آنجا سید و نه سید و نه
شکر کشید حسد و روز بگرفت و در آن روز و مکر بود که در آن روز نمود

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰

۱- در این کتاب که در این کتاب
 ۲- در این کتاب که در این کتاب
 ۳- در این کتاب که در این کتاب
 ۴- در این کتاب که در این کتاب
 ۵- در این کتاب که در این کتاب
 ۶- در این کتاب که در این کتاب
 ۷- در این کتاب که در این کتاب
 ۸- در این کتاب که در این کتاب
 ۹- در این کتاب که در این کتاب
 ۱۰- در این کتاب که در این کتاب

[illegible]

[illegible]

[illegible]

Handwritten text, heavily obscured by noise and artifacts. The text is illegible due to the quality of the scan.

[illegible]

[illegible]

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰

Handwritten text in a cursive script, likely Urdu or Persian, covering the majority of the page. The text is heavily obscured by dense black noise and artifacts, making it largely illegible. The script appears to be written in a single column, with some lines showing more distinct characters than others.

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

109

مفتی

[illegible]

[illegible]

10

۱۰۰ و بیجا آمد روی سلطان به غارت رفت از لشکرهای
 و بعضی اسیر شدند و بعضی کشته شدند و پادشاه
 سلطان به دربار آنحضرت حجت است بیانی و احادیث و کلام
 دیانت چرا که غیر از آنکه در حدیث اعلی بود و نقل است که
 بنی سلیمان را نمودند و در کعبه را و شاهی را و بنی سلیمان
 زیارت بر سر جان و مرادیت که هشتاد و چهار مرتبه و تحت تصرف
 قیصر تبرستان و بنی سلیمان را و داد خود و سوغ دار که ایشان
 و بنی سلیمان را و بنی سلیمان را و بنی سلیمان را و بنی سلیمان را
 و بنی سلیمان را و بنی سلیمان را و بنی سلیمان را و بنی سلیمان را

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible][illegible]

مشتب خندید از گفتار دستان موضع آنگاه چون پناه گشته بود بهر نفس
زیبا دم زد بودند مشبه علت سبب از خوابی من چنین هست از دو چار
آنقدر که دستان رفته تهنیت فرمود و بخواب بسته راحت نشاند بنام
پیشی در دوای قعر به بوم فرمودند که میان خود هیچ سخنان و تقاضای هیچ
سبب در راه نیست و خدا اعلیٰ بین کر است و خودی سبب سبب است
و هم به سبب شمارست سپید و سبب و اعم و متو با سوا که چهارم سبب
تقصیر بران سبب پاکیزه ای تو بیل و دیگر لایق رب العزت است که
نشد است و بشود مایه با ایشان از آنکه به ضایع المانع می شود و
میر و ما مودم بهر چه است که هیچ تقدیر است بآن بر آنچه از او میسر
آنقدر بهر از شما است و خیر است سبب اعلا خان و جا و اندک سبب
تکرارهای او در قلعه موسی خان فولادی آمده و چنین رفت چه از
در چهار ملاک نیست سبب میرانده اعلیٰ و معسازان که گیر در میان
او و در روز آخر تا دو سه ماه مطمح داشت و درین فرصت از او
پیش از رفتن تشکر کرد و با کرمی خان و سینه خان مقرر فرمودند
نویس که بر نهانست که گیرنده سنت بید مرام و ملاک و دامن و خان و تش
آنچه و نکای خد است که میدارم ایام تیره و تیره پیش نهاد و ملک
میرانده روزی خدمت بید میران فرمود که کسان معجزه و کلا
ایام پیشی مراد آنکه صبر و مداوم و کرمی و دانه و دل از و سبب
که بیاورد تمام است بدم رشت آنکس با قات که چونان بیکدیگر

در روزی که
میرانده

شود که او بوی کثرت التابص من الخلق بدماغ ادرک است و وقت دواع
معت خاضع دارد من امروز با قاف الخسب و نمان جاگیر شامق میانه
والد هم و دواع که ایمان بری گفته بهرام خان جغتو که وکیل شاه الملک
بود و او را در حضور است و این که محبت در الملک نشسته بود وقت دواع
بدست ایشان طلبه کرد بوی ام پیش او رفته نشسته چون مردم روی
بود و آن ملک ازین حال مطلع نشد و در بجانب امر محفل بود گفت که من
میران ازین جاگیر سیلند من که ایشان را تعلیم داده ام زیرا که ایشان
کمتر یعنی صاحب کم از برای آن تعلیم ام که ایشان را با بوسه زدم
تا این که این برون که از زبان علماء الملک با آمد و کسب و کسب
بعد آن تجدیدت رسید و بران که در آن گذر شده بودند و آن آفرین
نمودند و دست خدا را تا ابدی خلق و روی داد و اندک و از فرست
از پدرم پرسیدند که این که در آن گذر شده بودند و آن آفرین
گفته که آن آفرین از رتبه عاقله است که در آن گذر شده بودند و آن آفرین
در اینم که در این باب با او گفتند که در اینم که در این باب با او گفتند که در اینم
معلوم که در این باب با او گفتند که در اینم که در این باب با او گفتند که در اینم
سپیدان که در اینم که در اینم که در اینم که در اینم که در اینم که در اینم که در اینم
حضرت سپید سلطان احمد فوت کرد و اینم که در اینم که در اینم که در اینم که در اینم
دست من کرده عاقله است که در اینم که در اینم که در اینم که در اینم که در اینم که در اینم
که در اینم که در اینم که در اینم که در اینم که در اینم که در اینم که در اینم که در اینم

بهایت مخیر و جزو دشت بر که هر وقت که او را بداند
 الملک صورت فرخ روی میرد و شغل قش می
 سوزش بسبب سوز و در راهی که به بکروا مشاوت است
 سوزنی با و فورید لیل آن چشم داشت به خدمت اسب سوار
 قویع مذکور و روی او هست که است و ملک و در شام طراح
 خواهر هیچ و اندک اگر چه اگر هم در آن ایستاده باشد که گفته
 به بازی خدمت بیان الفتن پس از آن افتاد خان محمد اکرم
 و شایان دور ایام مسکرونگار با هم سخن و روی آن که گفته شده باشد
 میانه و ستر کرد و شایان در حلال محاسنی خواند و شایان این
 اندون و بکروا که با هم است بهایان خواند و شایان در حلال
 و ستران و با اسب سوار و اندک و در آن خواند و شایان در حلال
 آنکه اگر کرد و در حال و در آن ستران و شایان در حلال
 جستی و در اینها خواند و در حلال و در حلال و در حلال
 و آن صورت و در آن و در آن و در آن و در آن و در آن
 بیان علما الملک و در آن و در آن و در آن و در آن
 آنکه سلطان احمد غنی پادشاه و در آن و در آن و در آن
 شایان خواند و در آن و در آن و در آن و در آن
 آنکه در آن و در آن و در آن و در آن و در آن
 شایان که در آن و در آن و در آن و در آن و در آن

[illegible]

خان را دست بپای نمود و فریاد خان بلند و ابراهیم را
چند ماه در بروج بوده و بر سر رختا و نه طاعت که هر روز
سویست و نه طاعتش در قصر است و او را چون لشکر کرد و تلوید
از خداوند خانان طلبیدند و او را در آن شخص شد و با کوهان
سویست عاقبت اما در چون یک کوهان را که است بجهت کوهان
او یک کوهان را که است و میان آن است و در آن کوهان
را دید بد خدا و ملک و ایمان طلبیدار و عاقبت او را در
همان شد و آنرا عا و ملک را بعد از کشتن کوهان بسیار
سه چهار ماه بکوهان و در آن کوهان کوهان و در آن کوهان
میفرستد عاقبت اما در کوهان و در آن کوهان کوهان
کوهان بود و بکوهان و در آن کوهان کوهان کوهان
را در باره که آذوقه آن را می آید و در آن کوهان کوهان
شد و آنرا کوهان و در آن کوهان کوهان کوهان
سویست را بکوهان و در آن کوهان کوهان کوهان
چندانی که در باره بود و در آن کوهان کوهان کوهان
خیلی اوی منکر نام که نام بود از اوی خان و نام بدست
آتش و بروده را مع منافع منافع و در آن کوهان کوهان
ایوان نام و در آن کوهان کوهان کوهان کوهان
سکه و در آن کوهان کوهان کوهان کوهان

[illegible]

[illegible]

ساعت پانزده تا یکصد و فوق عهد مرگ و ایمان کرده و در امور
شروع غلام اولی قتل و کشتن را علیه و در بخارا نشاند و در سنه و شش
در آن برای علوس سلطان شخت مازند همه از آن سلطان این علی
سلطان این غلام آمده به وقت ششست اینان باز سخن را در میان
آوردن سلطان از مازند ولی آنچه گفته بود باز اعاده کرد و بنوعی از قتل
بگوشت خود مستی شدی آن را در دگر کرده و در آنجا هر ساعت و گفتن که من
تو را بکمره ام که بر قتل من نوش سیب می خورد و بدین اعطاء و کشتن
سلطان بر به اعطاء و خان به غلامان خود اعطاء کرد که کشتن
و بهر از آن کشتن در محبات کردند بعد از آن از دگر که کشتن آن
سلطان و وقت با و شاهی و قتل است و بهر از آنجا بهر محبات که
یکان و کشتن سلطان در سنه و شش و بهر از آنجا که کشتن
که سلطان را بخت کشتن بهر از آنجا که کشتن سلطان احمد را خان
کشتن در یک آب را بهر از آنجا که کشتن سلطان احمد را خان
سلطان احمد را که در ماکه چون و انجاست و قتل که از ما حسن و قتل
کشته و آن سلطان که قتل آن کشتن کشته و کشتن است و قتل که قتل او

در سنه و شش و بهر از آنجا که کشتن سلطان احمد را خان
کشتن در یک آب را بهر از آنجا که کشتن سلطان احمد را خان
سلطان احمد را که در ماکه چون و انجاست و قتل که از ما حسن و قتل
کشته و آن سلطان که قتل آن کشتن کشته و کشتن است و قتل که قتل او

و بهر از آنجا که کشتن سلطان احمد را خان
کشتن در یک آب را بهر از آنجا که کشتن سلطان احمد را خان
سلطان احمد را که در ماکه چون و انجاست و قتل که از ما حسن و قتل
کشته و آن سلطان که قتل آن کشتن کشته و کشتن است و قتل که قتل او

سلطان احمد افغان سلطان مغول را بر تخت ابد

ماه بهشت اشعار کشتی فتح خان ملوک بر سر موسی خان و شیرخان
فرمود اما چون از اعماد خان بعد و قوت این فعل شایع ادا نمود
شد و بهر که میگفت که بهر اعماد خان و شیرخان و در آن که این دو کار
بعد و مرغ خواهد بود اگر موسی خان و شیرخان از خون ساختند
زمان بهر آن در خراج و قتل و این خواهد بود پس موسی باید که در این
حال خود را نشسته که بهر سیاه بانی اند و این مستی جمع امر و در
افغان خان و بهر جاران که یکجا به غمستی و خان بودند این قرار خوا
د و بهر اعماد خان و شیرخان بر خوانی بهر آن که رسیدند
موسی خان و شیرخان در شهر بختی مخصوص شدند اعماد خان و شیرخان
فرمودند که در بختی و بهر بختی و بهر بختی و بهر بختی و بهر بختی
و حاجی خان و بهر بختی و بهر بختی و بهر بختی و بهر بختی و بهر بختی
قبولی کرد هر چند موسی که در دست گرفت آنرا از موسی خان
شیر خان اسلام نمود و بهر بختی و بهر بختی و بهر بختی و بهر بختی
و بهر بختی و بهر بختی و بهر بختی و بهر بختی و بهر بختی و بهر بختی
در عین جنگ عطف عنان نموده بهر بختی و بهر بختی و بهر بختی و بهر بختی
جمعیت موسی خان و شیرخان از هزار هزار و با صد سوار و با صد
نمود و بهر بختی و بهر بختی و بهر بختی و بهر بختی و بهر بختی و بهر بختی
و بهر بختی و بهر بختی و بهر بختی و بهر بختی و بهر بختی و بهر بختی

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

شاه و پسران و چکان و پادشاه گفت چو گفت این فوج بجای مان چینی است
و بجای خاکی این بکر خان بود مردم خود گفته است که هر کس که از اینجا
برسد که این فوج از کجاست بگوید پس که از اینجا نماند و باز
مردم آمدند و فوج سواران این فوج عظمت پیدا کنند شاه و وزیران گفتند
ای بی ایمان چو گویند و از این فوج بر آید و هست و ایمان که سبب ما بودیم
نموده است و پدید با اختیار ملک گفته است تا و از این فوج از این
از چینی خان است که نه با اتفاق بد ایمان باشد و این
فوج یکم این صفای بر زبان با هماد خان و بدو و بدل با چکان
را نیست و غیرت است و است که کور و فوج چینی جواب داد که
فوج از بجای خان نیست چکر خان بداند که این فوج است
چو هم شکست داده الحال در میان که نیست که توانیم چکر خان
مهر خند سید عابد سید ابو محمود ناید و نکرد و پیوسته از این ایشان
پروان دید که کار را است و فوج چلیو ایشان را گرفته باز گردانید
و ای ستمند و قضیه فوج تنگ گشت است و فوجان با ستمند
که غیبه بقضیه و راست گفت و چکر خان صبح آن بنده آمد و آید
تمام و است این ادوی آب سایه تر تمهت خود و ده یازده
و فوج که در کجاء باد شاه و است ما بود و فوج بکر شاه بود
از آن ایام شکست داده و از آن فوج بود و از آن فوج چکر خان
بود و چکر خان می نمود و چکر خان می نمود و چکر خان می نمود

[illegible]

بر دو کوشیدند بعد از آن هیچ یکی از لشکریان او اقدام به پناهی نمود و در نتیجه
چشم خورشید در دره که لشکر جنگر خان بالا افتاد و کوهی منتهی دو کوه بود
اطراف هوای سرد و از زمین غریب بود و بعضی جاها در کشتی اسبان کباب
کشتی کشتی را بر چوب واقع شد و در روز دوازده روز کشتی تمام دهانت کافت
نمود که یک بزرگ حوا کشتی زار غریب بود و در پیش سپه خود انداخته و در
درت نیستیم پس از آن وقت پدر کرد کوشید خان از برادر در افتاد خان
پشیمان شد و گفت چون حکم است ای پادشاه جنگا جان خود را گرفت خود بدو
رویه خدمت رسید پیران و سپه حاکم را به حضور و ترم تمام نامه اباد آورد
در آن زمان جندی از مقر به جنت رسید مبارکی که در خدمت پیران
و در بخان ملاقات نمودند و در راه بود و اسطوخودوس می کرد و خان در
آن روز آن ملاقات کرد و درین شب در میان پیران با او ملاقات نمود و معلوم شد
که کشتی بود و پیران و سپه حاکم و سپه پیران با هم با او ملاقات
روز ایننگاه رسید چنانکه در میان کشتی بود و در میان پیران
ملان فیکر که مردی غیبت شاد و صفا است آنرا بود و در خدمت رسید
همه به پیران جنگر خان رفت و ملاقات نمودن و خوش حال شد
بعد از آن بر سپه که میان منجم و انبی تمام مبارک گفت که پیران
روی و سپه گفت که شاید آب بالی از کوه باشد یعنی آن جتی که
نمایم و تمام آن دارد و ظاهر است که با حاکم خان در کوهستان
باشد که حاکم خان آنجا است و رفت و به پیران در کوهستان

[illegible]

در دوزخ و عذاب است و مفسد از خود
 هر چه خواهد بود بی شش
 و چون تو مشغول شدی با کسی که
 اگر بر شود بود از غشوی گشت
 و از مفسدین و عذاب است و مفسد از خود
 هر چه خواهد بود بی شش
 و چون تو مشغول شدی با کسی که
 اگر بر شود بود از غشوی گشت

[illegible]

محمود شاه و دیگر بخت بخیر کرد و محبت خوب با آمد انچه همه دین ایام
میران محمد شاه بن بشارک شد استسیر می نمود و در هر راه آباد کرد
بکمرخان و دیگر که محبت در روز و شبی پیدا نمود این سید میران
پادشاه اعدا دکان فرستاد و دو کشت که شاهی گذشته و بگوید من عفو است
قدم در عهد فرامیند که با مقام بنان تمام و در دکان عالی است
در دلات او آمد و اتفاق بکشد و آن عود نام است این سال
میران محمد شاه نیز سید دین الدین را که در این کشور پیش از این و شاهی
طلب خود و گفت که من دین و با تو کلمه نامیده ام با شما تا با حاق دین
و کمرخان و دودنار ایچای و غیره را استخوانم فرود اعدا دکان نظر
شد آیا که هم جانب برود و از مورد است کویت کرده به مکرر آبادان و سیر
دین الدین میگفت که با بر طلب شما میروم و محمد است سید میران
خامد میگفت چنان شما را می شنیده ام تا بهر آبادان و اه منترک
بود اندر ایستاد دین الدین شاه را بر و دو کوچ کرده او را
مسند می گذاشت که هیچ متوازی در خانه وضع چیل بود که بر حسن
که دینی اندر آبادان است آمد و ختم شد از ایام کز شاه شیوخان همراه
سید شمس محمد خان در بر گرفته بر مقام و کردی و ده کینه همان بطلب
یک که شمس سواران چند فرستاد و از وی ایستاد میران محمد شاه
پنجاه ارسلان بود که شریف آوردن تمام کرد و ستاد خود را با هم
بودم اما در روز در جای که پست شده عاقبت گرفت از این

[illegible]

[illegible]

100

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

